

مختصری درباره‌ی اختلافات درون حزب

ی. استالین

انتشارات حزب کار ایران (توفان)
بهمن ۱۳۸۵

مختصری درباره‌ی اختلافات درون حزب [۱]

"سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش

طبقه کارگر با سوسیالیسم است "

کارل کائوتسکی

"منشویک‌های" ما واقعاً زیاده از حد کسل کننده هستند! اشاره‌ی من به "منشویک‌های" تغلیس است. آنها شنیده‌اند که اختلافاتی در حزب وجود دارد و از این رو به طور تکراری و یک نواخت ندا سر داده‌اند: شما چه دوست داشته باشید و یا نداشته باشید، ما همیشه و در همه جا؛ از اختلافات سخن خواهیم گفت، شما چه دوست داشته باشید یا نداشته باشید، ما چپ و راست، به "بلشویک‌ها" دشنام خواهیم داد! و بنابراین با تمام نیرو، بمانند از خود بی خود شدگان، به دشنام گوئی مشغولند. بر سر هر کوی و برزنی، در میان خودشان و در میان غریبه‌ها، خلاصه هر جائی که بر حسب اتفاق باشند، این زوزه را سر میدهند که: مواظب "اکثریت" باشید آنها بیگانگان و کافراند! "منشویک‌های" ما به محدوده‌ی "متداول" مبارزه خود قانع نشده، "دعوی" خویش را به مطبوعاتی که به طور قانونی منتشر می شوند نیز کشانده‌اند و یک بار دیگر به دنیا ثابت کرده‌اند... که چقدر کسل کننده هستند.

"اکثریت" چه کرده است؟ چرا "اقلیت" ما این قدر "خشمگین" است؟ بگذارید به تاریخ مراجعه کنیم.

"اکثریت" و "اقلیت"، اولین بار در دومین کنگره‌ی حزب (۱۹۰۳) به وجود آمد. در آن کنگره بود که قراراً می بایستی نیروهای پراکنده‌ی ما در یک حزب قدرتمند متحد می شدند. ما کارکنان حزب امیدواری عظیمی به آن کنگره داشتیم. با خوشحالی فریاد بر آوردیم: بالاخره! ما نیز در یک حزب متحد خواهیم شد، ما نیز قادر خواهیم بود طبق یک طرح واحد کار کنیم!... احتیاج به گفتن نیست که ما قبل از آن نیز فعال بوده‌ایم، ولی فعالیت‌های ما پراکنده و غیر متشکل بوده است. احتیاج به گفتن نیست که ما قبل از آن هم کوشش‌هایی برای وحدت کرده بودیم؛ به همین منظور بود که اولین کنگره‌ی حزب (۱۸۹۸) را برگزار کردیم و حتی چنین به نظر می آمد که گویا "متحد" شده‌ایم، اما این وحدت فقط اسماً وجود داشت: حزب هنوز هم منشعب در گروه‌های جداگانه باقی مانده بود،

۱- منظور از "اکثریت"، "بلشویک‌ها" و از "اقلیت"، "منشویک‌ها" میباشد (مترجم)

نیروهای ما هنوز هم پراکنده باقیمانده بودند و تازه می بایست متحد می شدند. و بنابراین دومین کنگره‌ی حزب می بایست نیروهای پراکنده ما را جمع کرده و آنها را در یک کل متحد سازد. ما قراراً می بایست حزب متحدی تشکیل میدادیم. ولی در عمل بعداً معلوم شد که امیدهای ما تا اندازه‌ای زودرس بوده‌اند. کنگره نتوانست حزب متحد و تقسیم ناپذیری به ما بدهد و صرفاً پایه‌ی چنین حزبی را بنا نهاد. ولی به هر حال کنگره به روشنی به ما آشکار ساخت که در حزب دو گرایش وجود دارد: گرایش ایسکرا (مقصودم ایسکرای قدیمی است) [۲] و گرایش مخالفین آن. بدین ترتیب کنگره به دو قسمت منشعب شد: به یک "اکثریت" و یک "اقلیت". اولی به گرایش ایسکرا پیوست و گرد آن روزنامه تمرکز یافت. دومی، که مخالف ایسکرا بود، جایگاه مخالف را اشغال کرد.

بنابراین ایسکرا پرچم "اکثریت" حزب و نقطه نظر ایسکرا، نقطه نظر "اکثریت" گردید.

ایسکرا چه مسیری را اتخاذ کرد؟ از چه چیزی طرفداری میکرد؟ برای درک این موضوع، باید آن شرایطی را که ایسکرا وارد صحنه شد، بدانیم.

در دسامبر ۱۹۰۰ انتشار ایسکرا آغاز شد. آن زمان هنگامی بود که بحرانی در صنایع روسیه آغاز گشته بود. رشد سریع صنایع که همراه با اعتصابات در تعدادی از رشته‌های صنعتی بود (۱۸۹۹-۱۸۹۸)، بتدریج به یک بحران منجر شد. این بحران روز بروز به حدت بیشتری رشد یافته و به یک مانع در مقابل اعتصابات تبدیل می شد. علیرغم این امر، جنبش طبقه‌ی کارگر مسیری برای خود باز نمود و به پیشروی خود ادامه داد؛ جویبارهای جدا از هم به یک جریان واحد مبدل شدند؛ جنبش جنبه‌ی طبقاتی پیدا کرد و به تدریج مسیر مبارزه‌ی سیاسی را پیش گرفت. جنبش طبقه‌ی کارگر با سرعت حیرت‌انگیزی رشد نمود... اما هیچ اثری از یک پیشتاز^۲ و هیچ سوسیال - دموکراسی‌ای که آگاهی سوسیالیستی را به درون جنبش برده، جنبش را با سوسیالیسم در آمیخته و از این طریق به مبارزه‌ی پرولتاریا ماهیت سوسیال - دمکراتیک ببخشد، وجود نداشت.

۲ - سوسیال دموکراسی پیشتاز پرولتاریاست. هر رزمنده‌ی سوسیال - دمکرات، چه کارگر صنعتی و یا روشنفکر به این پیشتاز تعلق دارد. در انگلیسی "VANGUARD" و در آلمانی "DER VOTRUPP" آمده که به فارسی پیشقراول هم ترجمه شده است (مترجم)

"سوسیال دمکرات‌های" آن زمان (که " اکونومیست‌ها " خوانده میشدند) چه کردند؟

آنها جنبش خود به خودی را پرستیده^۳ و با خیالی آسوده تکرار کردند: آگاهی سوسیالیستی آن قدرها هم برای جنبش طبقه‌ی کارگر ضروری نیست، این جنبش می‌تواند بدون آن نیز به هدف خود برسد، موضوع اصلی خود جنبش است. جنبش همه چیز است - آگاهی صرفاً یک چیز جزئی است. جنبشی بدون سوسیالیسم - این آن چیزی بود که آنها می‌کوشیدند به آن دست یابند.

در این حالت، رسالت سوسیال دموکراسی روسیه چیست؟ آنها ادعا می‌کردند که رسالت آن این است که ابزار مطیع جنبش خود به خودی باشد. آنها می‌گفتند که کار ما بردن آگاهی سوسیالیستی به درون جنبش طبقه‌ی کارگر نیست، کار ما رهبری این جنبش نیست، این یک تحمیل بی‌ثمر خواهد بود؛ وظیفه‌ی ما این است که صرفاً جنبش را در مد نظر داشته باشیم و با دقت در نظر داشته باشیم که در حیات اجتماعی چه می‌گذرد - ما باید به دنبال جنبش خود به خودی روان شویم.^۴ خلاصه سوسیال دموکراسی به مثابه‌ی یک وزنه‌ی غیرضروری بر جنبش، تعریف می‌شد.

„ THEY BURNED INCENSE TO THE SPONTANEOUS MOVEMENT“

۳ - در انگلیسی آمده:

„ SIE BEWEIHRÄUCHERTEN DIE SPONTAN´S BEWEGUNG“

و در آلمانی:

۴ - روزنامه‌ی " سوسیال دمکرات " [۳] ما، علاقه شدیدی به " انتقاد " پیدا کرده‌است (رجوع شود به شماره ۱، " اکثریت یا اقلیت ") ولی باید اظهار کنم که این روزنامه به درستی " اکونومیست‌ها و رابوچیه دیلویست‌ها " را (که بندرت فرقی با هم دارند) توصیف نمی‌کند. مسئله این نیست که آنها " مسائل سیاسی را نادیده می‌گیرند "، بلکه این است که آنها در عقب جنبش روان شدند و هرچه را که جنبش می‌گوید تکرار کردند. زمانی بود که فقط اعتصابات به وقوع می‌پیوستند و از این رو آنها به نفع مبارزه‌ی اقتصادی موعظه می‌کردند. دوره‌ی تظاهرات (۱۹۰۱) فرا رسید. خون‌ها ریخته شد. سرخوردگی شکل گرفت و کارگران به تروریسم، با این عقیده که آنها را از ستمگران نجات می‌دهد، روی آوردند، و بنابراین " اکونومیست‌ها - رابوچیه دیلویست‌ها " هم به گروه کُر همگانی پیوستند و با کبکبه و دبدبه اعلام کردند. زمان آن فرارسیده که به تروریسم توسل جوئیم، به زندان‌ها حمله کنیم و رفقایمان را آزاد سازیم و قس علیهذا... (رجوع شود به مقاله‌ی " یک گردش تاریخی " در رابوچیه دیلو [۴]) همان طور که می‌بینید این اصلاً " به این معنی نیست که آنها " مسائل سیاسی را نادیده می‌انگاشتند.... نویسنده‌ی روزنامه‌ی " سوسیال دموکرات " - بقیه در صفحه‌ی بعد

هرآن کس که سوسیال دموکراسی را به رسمیت نمی شناسد می بایست حزب سوسیال دمکرات را نیز به رسمیت نشناسد. دقیقاً به همین دلیل است که "اکونومیست‌ها" تا این حد مصرانه تکرار می کردند که وجود یک حزب سیاسی پرولتاریا در روسیه غیر ممکن است. " اکونومیست‌ها " می گفتند بگذار لیبرال‌ها درگیر مبارزات سیاسی باشند، این کار برای آنها مناسب تر است. اما ما سوسیال دمکرات‌ها چه باید بکنیم ؟ آنها می گفتند می بایست به صورت محافل پراکنده باقی بمانیم، هر یک در گوشه‌ای به طور منفرد به کار خویش پردازد. آنها می گفتند : نه یک حزب بلکه یک محفل !

از این رو یک طرف جنبش طبقه‌ی کارگر رشد می یافت و محتاج یک گردان رهبری کننده، یک پیشتاز بود؛ از طرف دیگر " سوسیال دموکراسی " که توسط " اکونومیست‌ها " نمایندگی می شد، به جای قرارگرفتن در صف اول جنبش، به نفی خود پرداخته و به دنبال جنبش روان بود.

لازم بود که این ایده در مقابل همه اعلام شود که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم به معنای کورمال کردن در تاریکی است و اگر جنبش حتی از این طریق به مقصد هم برسد چه مشقت‌هایی باید تحمل کند و چه زمانی باید صبر نماید!!^۵ و در نتیجه لازم بود که اعلام گردد که آگاهی سوسیالیستی برای طبقه‌ی کارگر دارای اهمیت فراوانی است.

هم چنین لازم بود تا اعلام شود که این وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی، به مثابه‌ی عامل انتقال دهنده‌ی آگاهی، است که به درون جنبش طبقه‌ی کارگر، آگاهی سوسیالیستی را وارد کند و همواره در رأس جنبش قرارگیرد، نه این که صرفاً ناظر بر جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر بوده، و نه این که از آن دنباله روی نماید. هم چنین لازم بود این ایده را توضیح داد که این وظیفه مستقیم سوسیال دموکراسی روسیه است که اجزاء پراکنده‌ی پیشتاز پرولتاریا را گرد هم فراخوانده، آنان را در یک حزب متحد سازد، و بدین وسیله برای همیشه به تفرقه در حزب پایان بخشد - اینها دقیقاً تکالیفی بودند که ایسکرا اقدام به فرموله کردنشان نمود.

این است آن چه که ایسکرا در مقاله‌ی مربوط به برنامه‌اش درج نمود (رجوع کنید به شماره‌ی ۱ ایسکرا): " سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم است "[۵] یعنی، جنبش بدون سوسیالیسم، یا سوسیالیسم دور افتاده از جنبش، اوضاع نامطلوبی است که سوسیال دموکراسی

بقیه از صفحه‌ی قبل - " انتقاد " خود را از مارتینوف (MARTYNOF) به عاریت گرفته. ولی اگر او تاریخ را فرا می گرفت، بیشتر از اینها مفید می بود
۵ - این سطر ترجمه‌ی آزاد است (مترجم)

باید علیه آن مبارزه کند. اما از آنجا که " اکونومیست‌ها - رابوچیه دیلوايست‌ها " به عبارت جنبش خود به خودی می پرداختند، و از آنجا که اهمیت سوسیالیسم را ناچیز می شمردند، ایسکرا اعلام نمود:

« در صورت جدائی^۶ از سوسیال دموکراسی، جنبش طبقه‌ی کارگر از محتوی خود تهی می گردد و ناگزیر بورژوائی میشود. »

نتیجتاً این وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی است " که به این جنبش هدف نهائی و تکالیف سیاسی‌اش را خاطر نشان کرده، و از استقلال سیاسی و ایدئولوژیک آن محافظت کند " .

وظائف سوسیال دموکراسی روسیه چیست ؟ ایسکرا ادامه می دهد:

« از آن چه بیان شد، وظائفی که سوسیال دموکراسی روسیه رسالت انجام آن را به عهده دارد، به طور اتوماتیک آشکار می گردد: بُردن ایده‌های سوسیالیسم و آگاهی سیاسی به درون توده‌های پرولتاریا و سازماندهی حزبی انقلابی که با جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر به طور ناگسستنی مرتبط باشد - یعنی سوسیال دموکراسی باید همواره در رأس جنبش باشد و مقدم ترین وظیفه آن این است که نیروهای سوسیال دمکراتیک جنبش طبقه‌ی کارگر را در یک حزب متحد سازد. »

بدین گونه است که هیئت تحریریه‌ی ایسکرا^۷ برنامه‌اش را فرموله کرد.

آیا ایسکرا این برنامه‌ی شکوهمند را پیاده نمود؟

هرکس میدانند ایسکرا با چه فداکاری این ایده‌های بسیارمهم را در بوتهی عمل گذاشت. این امر به روشنی به وسیله‌ی دومین کنگره‌ی حزب، که در آن اکثریت، با ۳۵ رأی، ایسکرا را به عنوان ارگان مرکزی حزب به رسمیت شناخت، برای ما آشکار شد.

۶ - متن انگلیسی آن " ISOLATED FROM SOCIAL DEMOCRACY- "

می باشد که می توان " منفردشده از سوسیال - دموکراسی " نیز ترجمه کرد

۷ - در آن زمان هیئت تحریریه ایسکرا مرکب از شش عضو بود: پلخاتف، آکسلرود، راسولیچ، مارتف، استاروور [۶] و لنین.

آیا بعد از آن، مضحک نیست که می شنویم که بعضی مارکسیست‌های کاذب، ایسکرای قدیمی راسرزنش می کنند.

این است آن چه نشریه‌ی منشویکی " سوسیال دمکرات " درباره‌ی ایسکرا می نویسد:

« (ایسکرا) می بایست عقاید "اکنونیسم" را تجزیه و تحلیل میکرد، نظرات نادرست آن را رد می نمود و نظرات صحیح آن را می پذیرفت و آن را به یک مسیر جدید جهت می داد... اما این کار انجام نشد. مبارزه علیه " اکنونیسم " موجب یک افراط دیگر شد. به مبارزه‌ی اقتصادی کم بها داده شد و با تکبر با آن رفتار شد؛ حد اعلای اهمیت به مبارزه سیاسی داده شد. سیاست بدون اقتصاد (ظاهراً این به معنای " بدون مسائل اقتصادی" است)، این است گرایش جدید. (رجوع کنید به نشریه‌ی " سوسیال دمکرات " شماره ۱ مقاله‌ی " اکثریت یا اقلیت ") »

ولی "منتقد" بسیار ارجمند، کی، کجا، درچه کشوری همه اینها اتفاق افتاده است؟ پلخانف، آکسلرود، زاسولیچ، مارتف، و استاروور چه کردند؟ چرا آنها ایسکرا را به مسیر "حقیقی" نیانداختند؟ آیا آنها اکثریت هیئت تحریریه را تشکیل نمی دادند؟ و شما سرور عزیز، خود شما تا به حال کجا بوده‌اید؟ چرا به کنگره دوم حزب هشدار ندادید؟ در آن صورت کنگره، ایسکرا را به عنوان ارگان مرکزی به رسمیت نمی شناخت.

ولی بگذارید "منتقد" را رها کنیم.

نکته این است که ایسکرا به درستی بر "مسائل حاد روز" تأکید کرد؛ ایسکرا مسیری را که در بالا از آن صحبت شد پیش گرفت و فداکارانه برنامه‌اش را به مرحله‌ی اجرا گذاشت.

موضع ایسکرا به طور باز هم واضح تر و متقاعد کننده تری توسط لنین در کتاب شکوهمندش " چه باید کرد؟ " فرموله شد.

بگذارید به این کتاب بپردازیم.

"اکنونمیست‌ها" جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر را پرستش میکردند،^۸ اما کیست که نداند جنبش خود به خودی، جنبشی است بدون سوسیالیسم، که این "تریدیونیونیسیم" است^۹ که نمی‌خواهد هیچ چیز را در ورای حدود سرمایه‌داری ببیند. کیست که نداند جنبش طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم به معنی درجا زدن در محدوده‌ی سرمایه‌داری، در اطراف مالکیت خصوصی سرگردان شدن میباشد، و حتی اگر این جریان به انقلاب اجتماعی نیز بیانجامد، چقدر طول خواهد کشید و به چه مشقاتی خواهد بود؟ آیا برای کارگران فرق نمی‌کند که به "سرزمین موعود" در آینده نزدیک با گذشت یک مدت طولانی وارد شوند، و یا این که برای این کار از جاده‌ای ساده یا سخت بگذرند؟ آشکارا هرکس جنبش خود به خودی را مدح و ثنا گفته و آن را عبادت کند، چه تمایل داشته باشد یا نداشته باشد، شکافی مابین سوسیالیسم و جنبش طبقه‌ی کارگر ایجاد کرده، اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی را تحقیر نموده و آن را از زندگی طرد کرده، و چه تمایل داشته یا نداشته باشد، کارگران را تابع ایدئولوژی بورژوازی قرار داده است؛ برای این که او قادر نیست درک کند که "سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم است"^{۱۰} او قادر نیست درک کند که «هرگونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود به خودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش "عنصر آگاه" یعنی نقش سوسیال دموکراسی، در عین حال معنایش اعم از این که کوچک کننده خواهد یا نخواهد تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است»^{۱۱}

۸- در ترجمه‌ی انگلیسی:

movement Whorshipped the spontaneous working class

و در آلمانی:

„...beteten die spontane Arbeiterbewegung an.....“

این مفهوم در فارسی به گونه‌های مختلفی از قبیل پرستش کردن، عبادت کردن، سرفرود آوردن و... ترجمه شده است. (توضیح مترجم)

۹- لنین - "چه باید کرد؟" ص ۲۸- برای متن فارسی نقل قول های لنین از این به بعد در همه جا به "آثار منتخبه لنین (به فارسی) در دو جلد - جلد اول (قسمت اول) - چاپ مسکو ۱۹۵۰ رجوع داده خواهد شد - به طور مخفف "آثار" .. نامیده میشود: آثار ... ص ۲۹۲ (توضیح مترجم) [۷]

۱۰- کائوتسکی، برنامه ارفورت (ERFURT)، منتشره از طرف کمیته مرکزی، ص

۹۴

۱۱- لنین "چه باید کرد؟" ص ۲۶ ("آثار" ص ۲۸۹ - ۲۸۸ - مترجم)

این موضوع را به تفصیل بیشتر توضیح دهیم. در دوران ما فقط دو ایدئولوژی می تواند وجود داشته باشد؛ بورژوائی و سوسیالیستی. منجمله از فرقهائی که بین آنها موجود می باشد، این است که اولی، یعنی ایدئولوژی بورژوائی، به مراتب قدیمی تر، گسترده تر و دارای ریشه‌های عمیق تر در زندگی، نسبت به دومی است. انسان در همه جا، در محیط خودی و در محیط خارجی، با نظرات بورژوائی مواجه میشود. در حالی که ایدئولوژی سوسیالیستی فقط دارد قدم‌های اولیه‌اش را بر میدارد، تازه در حال شکافتن راهی برای خود است. احتیاج به تذکر نیست، که در ارتباط با گسترش عقاید ایدئولوژی بورژوائی، یعنی آگاهی تریدیونیونیستی، به مراتب آسان تر گسترش یافته و به مراتب وسیع تر از ایدئولوژی سوسیالیستی - که فقط دارد قدم‌های اولیه‌اش را بر می دارد - جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر را دربر می گیرد. همین امر دلیل دیگری بر اثبات این مدعاست که جنبش خود به خودی - جنبشی بدون سوسیالیسم - حتی بدین گونه که هست " منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی میشود" ^{۱۲} و تابعیت از ایدئولوژی بورژوائی یعنی حذف ایدئولوژی سوسیالیستی، زیرا که یکی نافی دیگری است.

از ما خواهند پرسید: اما مطمئناً طبقه‌ی کارگر به سمت سوسیالیسم جذب ^{۱۳} میشود؟ بلی، به سمت سوسیالیسم جذب می شود. اگر نشود، اقدامات سوسیال دموکراسی بی حاصل خواهد بود. اما این نیز صحت دارد که این جاذبیت به وسیله‌ی جاذبیت دیگری به سمت ایدئولوژی بورژوائی خنثی شده و به عقب انداخته میشود.

هم اکنون گفتم که حیات اجتماعی با ایده‌های بورژوائی تلقیح شده و نتیجتاً، به مراتب ایدئولوژی بورژوائی از ایدئولوژی سوسیالیستی آسان تر است. نباید فراموش کرد که در این ضمن ایدئولوگ‌های بورژوازی خواب نیستند؛ آنها با شیوه‌ی خودشان، خود را به لباس سوسیالیست‌ها در آورده‌اند، و در کوشش شان برای تابع کردن طبقه‌ی کارگر به ایدئولوژی بورژوائی خستگی ناپذیرند. اگر تحت چنین شرایطی، سوسیال دمکرات‌ها نیز، همانند " اکونومیست‌ها " در

۱۲- همانجا ص ۲۸ (" آثار... " ص ۲۹۲- ترجمه‌ی فارسی نقل قول‌ها از لنین، عیناً از "آثار...." نقل شده و به خاطر قدیمی بودن ترجمه‌ی آن (چاپ ۱۹۵۰ مسکو) برخی اختلافات در ترجمه لغات و اصطلاحات با ترجمه حاضر موجود است - مثلاً در اینجا "نهضت" به جای "جنبش" - توضیح مترجم)

۱۸- در ترجمه‌ی انگلیسی: ".... gavitates towards socialism...."

و در آلمانی: "....Neigt zum Sozialismus hin...."

ترجمه شده، که در فارسی به سمت سوسیالیسم "جذب شدن"، "حرکت کردن"، "رفتن"، و ... ترجمه شده است (توضیح مترجم)

بی خبری به سر برده و به دنباله روی از جنبش خود به خودی پردازند (و دقیقاً وقتی سوسیال دموکراسی بدین گونه رفتار کند، جنبش طبقه‌ی کارگر خصوصیت خود به خودی دارد)، آن وقت طبیعتاً روشن است که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر رهسپار آن ره صد بار رفته شده و تسلیم ایدئولوژی بورژوائی می‌گردد. البته این امر تا زمانی ادامه می‌یابد که سرگردانی و رنج طولانی جنبش را مجبور کند از ایدئولوژی بورژوائی بریده، برای انقلاب اجتماعی بکوشد. این است آن چه که جذب شدن به سمت ایدئولوژی بورژوائی نامیده می‌شود.

این است آن چه لنین می‌گوید:

« طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم می‌رود ولی مع‌الوصف ایدئولوژی بورژوائی که بیشتر از همه متداول شده است (و دائماً در اشکال بسیار گوناگون تجدید حیات زندگی مینماید) خود به خود به طور روز افزونی به کارگران تحمیل میشود.^{۱۴} دقیقاً به همین دلیل است که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر، مادامی که خود به خودی است، مادامی که هنوز با آگاهی سوسیالیستی در نیامیخته - به تابعیت ایدئولوژی بورژوائی درآمده و به سمت یک چنین تابعیتی جذب می‌شود.^{۱۵} »

اگر بدین گونه نبود، انتقاد سوسیال دمکراتیک، ترویج (پروپاگاندا) سوسیال دمکراتیک زائد بوده و اقدام به " ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم " غیر ضروری می‌بود.

وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی است که با این جاذبیت به سمت ایدئولوژی بورژوائی، مقابله کرده و جاذبیت دیگری یعنی جاذبیت به سوی سوسیالیسم را تحریک و تقویت کند. البته، روزی، بعد از سرگردانی و رنج طولانی، جنبش خود به خودی بدون کمک سوسیال دموکراسی راه خود را خواهد یافت و به دروازه‌ی انقلاب اجتماعی خواهد رسید، چرا که:

۱۴ - همانجا ص ۲۹ ("آثار... " ص ۲۹۴ - مترجم)
۱۵ - همان جا، ص ۲۸ (" آثار " ص ۲۹۲ - مترجم)

« طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی بدون کمک سوسیال دموکراسی راه خود را خواهد یافت و به دروازه‌ی انقلاب اجتماعی خواهد رسید، چرا که " طبقه‌ی کارگر به طور خود بخودی به سوی سوسیالیسم می رود. »^{۱۶}

ولی تا آن زمان چه باید اتفاق بیافتد؟ تا آن زمان ما باید چه کنیم؟ آیا باید مانند " اکونومیست‌ها " دست به روی دست بگذاریم و عرصه را برای استروه (Struve) ها و زوباتف (Zubatov) ها خالی بگذاریم؟ آیا باید از سوسیال دموکراسی برگردیم و بدین وسیله به ایدئولوژی بورژوائی تریدیونیونیستی کمک کنیم تا غلبه یابد؟ آیا باید مارکسیسم را فراموش کرده و " سوسیالیسم را با جنبش طبقه‌ی کارگر ترکیب " نکنیم؟

خیر، سوسیال دموکراسی پیش‌تاز پرولتاریاست^{۱۷} و وظیفه‌اش این است که همواره در رأس پرولتاریا باشد، وظیفه‌اش این است که:

« نهضت کارگری را از این تمایل خود به خودی تریدیونیونیسیم که خود را زیر بال و پر بورژوازی می کشاند منحرف سازیم و آن را زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم »^{۱۸}

وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی این است که آگاهی سوسیالیستی را به درون جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر برده، جنبش طبقه‌ی کارگر را با سوسیالیسم درآمیخته و بدین وسیله به مبارزه‌ی پرولتاریائی ماهیت سوسیال - دمکراتیک ببخشد.

گفته می شود که در بعضی از ممالک خود طبقه‌ی کارگر ایدئولوژی سوسیالیستی (سوسیالیسم علمی) را پی ریزی کرده، و خود در دیگر ممالک نیز آن را پی خواهد ریخت، و بنابراین ضروری نیست که آگاهی سوسیالیستی را از خارج به درون جنبش طبقه‌ی کارگر منتقل کنیم؛ ولی این نیز یک اشتباه محض است. برای این که قادر باشیم سوسیالیسم علمی را پی ریزی کنیم، باید در رأس علم قرار گرفته، باید به دانش علمی مسلح شده و قادر باشیم که قوانین تکامل تاریخی را عمیقاً بررسی نمائیم. ولی طبقه‌ی کارگر، مادامی که یک طبقه‌ی کارگر باقی بماند، قادر نخواهد بود که در پیشاپیش علم قرار گرفته، علم را جلو برده و قوانین تاریخی را به طور علمی مورد تحقیق و بررسی قرار دهد؛

۱۶- لنین، " چه باید کرد؟ " ص ۲۹ (" آثار... " ص ۲۹۴ - مترجم)

۱۷- ۱۲ - ک. مارکس " مانیفست " ص ۱۵

۱۸- ۱۸ - لنین، " چه باید کرد؟ " ص ۲۸ (" آثار... " ص ۲۹۲ - مترجم)

برای این کار طبقه‌ی کارگر هم دارای کمبود وقت و هم کمبود استطاعت
میباشد.... کائوتسکی می نویسد:

« سوسیالیسم علمی فقط بر پایه‌ی معلومات عمیق علمی میتواند
پایدار گردد. حامل علم هم پرولتاریا نبوده و بلکه روشنفکران
بورژوازی هستند » (تکیه روی کلمات از ک. ک. است)

« سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدا شده و به
توسط آنها به پرولتارهایی که از حیث تکامل فکری خود برجسته‌اند
منتقل می گردد »^{۱۹}

بر همین منوال لنین می گوید:

« همه آنهایی که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر را پرستش
کرده و دست روی دست گذاشته، به نظاره کردن آن مشغولند، آنها که
متداوماً اهمیت سوسیال دموکراسی را ناچیز انگاشته و عرصه را
برای استروه (Struve) ها و زوباتف (Zubatov) ها خالی میکنند -
همگی تصور دارند که این جنبش خودش سوسیالیسم علمی را پایه
ریزی میکند " ولی این خطای فاحش است " »^{۲۰}

بعضی‌ها فکر می کنند که کارگران سنت پترزبورگ که در دهه‌ی نود
دست به اعتصاب زدند، دارای آگاهی سوسیالیستی بودند، اما این نیز اشتباه
است. چنین آگاهی‌ای در جریان آنها موجود نبود و نمی توانست وجود داشته
باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها
گواهی می دهد که طبقه‌ی کارگر از طریق منحصرأ کوشش‌های خود، قادر است
که فقط به آگاهی تریدیونیونیستی دست یابد، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید
تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور

۱۹ - لنین، " چه باید کرد؟ " ص ۲۷ که در آن این خطوط از مقاله معروف
نویه تسایت (DIE NEUE ZEIT) [۸] سال ۱۹۰۲ - ۱۹۰۱، شماره ۳، ص ۷۹،
نقل شده است - " آثار... " ص ۲۸۹ - مترجم)
۲۰ - همانجا ص ۲۶ (" آثار... " ص ۲۸۹ - مترجم

قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره، ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور و روشنفکران تتبع نموده‌اند، خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره‌ی روشنفکران بورژوازی بودند.^{۲۱} لنین ادامه می‌دهد، که البته این بدین معنی نیست که "کارگران در تهیه‌ی این امر شرکت نمی‌کنند ولی آنها نه به عنوان کارگر بلکه به عنوان تئوریسین‌های سوسیالیسم، به صورت پرودون‌ها (Proudhons) و وایتلینگ‌ها (Weitling)، (هر دو کارگر بودند)^{۲۲} شرکت می‌جویند به عبارت دیگر فقط در موقعی و به نسبتی شرکت می‌نمایند که تا درجه‌ای کم یا بیش برایشان میسر شود معلومات خویش را فرا گرفته آن را به جلوسوق دهند^{۲۳}

ما می‌توانیم تمام اینها را تقریباً به ترتیب زیر برای خود تصور کنیم. یک سیستم سرمایه‌داری موجود است. کارگران و کارفرمایانی وجود دارند. مابین آنها مبارزه‌ای با شدت جریان دارد. تاکنون به هیچ وجه علائمی از سوسیالیسم علمی وجود نداشته است. به سوسیالیسم علمی در هیچ جا، حتی وقتی که کارگران در جریان مبارزه شان بودند. اندیشه نشده بود... آری کارگران در حال مبارزه‌اند. ولی آنها به طور پراکنده علیه کارفرمایانشان مبارزه می‌کنند، تصادماتی میان آنها با مقامات محلی رخ می‌دهد، اینجا دست به اعتصاب می‌زنند، آنجا جلسات و تظاهرات ترتیب می‌دهند، اینجا حقوقی ازدولت مطالبه می‌کنند، آنجا اعلام تحریم می‌نمایند. بعضی درباره‌ی مبارزه‌ی سیاسی سخن می‌رانند، بقیه درباره‌ی مبارزه اقتصادی، و قیس علیهذا، ولی این بدان معنی نیست که کارگران آگاهی سوسیال دمکراتیک دارند؛ بدان معنی نیست که هدف جنبش آنها سرنگونی سیستم سرمایه‌داری است که آنها همان قدر از سرنگونی سرمایه‌داری و سرفرازی سیستم سوسیالیستی مطمئن‌اند که از طلوع حتمی‌الوقوع خورشید. که آنان کسب قدرت سیاسی (دیکتاتوری پرولتاریا) را به عنوان یک شرط حتمی برای رسیدن به پیروزی سوسیالیسم می‌دانند. و غیره.

در این اثناء علم تکامل می‌یابد، پیشرفت می‌کند. جنبش طبقه‌ی کارگر تدریجاً توجه آن را جلب می‌نماید. بیشتر دانشمندان به این نتیجه می‌رسند که جنبش طبقه‌ی کارگر شورش آشوبگران است و این که می‌بایست آنها را با کمک شلاق سر عقل آورد. بقیه معتقدند که وظیفه‌ی ثروتمندان است که خرده

۲۱ - لنین، "چه باید کرد؟" ص ۲۰ و ۲۱ (" آثار... " ص ۲۷۸ - ۲۷۷ - مترجم)

۲۲ - توضیح از استالین است (توضیح مترجم)

۲۳ - لنین، "چه باید کرد؟" ص ۲۷ (" آثار... " ص ۲۹۱ مترجم)

نانی در میان فقرا پخش نمایند، یعنی که جنبش طبقه‌ی کارگر، جنبش مسکینانی که مرامشان بدست آوردن صدقه می باشد، است. و از میان هر هزار دانشمند شاید فقط یکی پیدا شود که به جنبش طبقه‌ی کارگر به طور علمی برخورد کند. تمام زندگی اجتماعی را به طور علمی بررسی نماید، به کشمکش طبقاتی بنگرد، زمزمه‌ی طبقه‌ی کارگر را از نزدیک گوش دهد و نهایتاً به طور علمی ثابت کند که سیستم سرمایه‌داری به هیچ وجه ابدی نیست. و این که این سیستم همان قدر گذرا است که فئودالیسم بود. و این که به طور ناگزیر می باید به وسیله‌ی نفی کننده‌ی آن یعنی سیستم سوسیالیستی که فقط به وسیله‌ی پرولتاریا از طریق یک انقلاب اجتماعی می تواند برقرار شود، جایگزین شود. به طور خلاصه، سوسیالیسم علمی طرح ریزی می شود.

احتیاج به گفتن نیست که اگر سرمایه‌داری و مبارزه‌ی طبقاتی نبود، سوسیالیسم علمی هم وجود نمی داشت. ولی این نیز صحیح است که این چند نفر، به عنوان مثال مارکس و انگلس، اگر به دانش علمی دست نیافته بودند، سوسیالیسم علمی را پایه ریزی نمی نمودند.

سوسیالیسم علمی بدون جنبش طبقه‌ی کارگر چیست؟ یک قطب نما، که اگر بلااستفاده بماند، فقط زنگ خواهد خورد و آن گاه می بایستی که از کشتی به دریا پرتاب شود.

جنبش طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم چیست؟ یک کشتی بدون قطب نما که به هر صورت به ساحل مقصد خواهد رسید. اما اگر قطب نما می داشت به مراتب زودتر و با خطر کمتری به آن می رسید.

این دو را در هم آمیزید. کشتی شکوه‌مندی خواهید یافت که مستقیماً به سوی ساحل مقصد شتافته و بدون صدمه به بندرگاهش می رسد.

جنبش طبقه‌ی کارگر را با سوسیالیسم در آمیزید، جنبشی سوسیال دمکراتیک خواهید یافت که مستقیم به سمت " سرزمین موعود " خواهد شتافت.

و از این رو وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی (و نه فقط روشنفکران سوسیال دمکرات) است که سوسیالیسم را با جنبش طبقه‌ی کارگر در آمیخته، آگاهی سوسیالیستی را به درون جنبش ببرد و از آن طریق به جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر ماهیتی سوسیال دمکراتیک ببخشد.

این آن چیزی است که لنین می گوید.

بعضی افراد اظهار می کنند که به نظر لنین و "اکثریت" اگر جنبش طبقه‌ی کارگر با ایدئولوژی سوسیالیستی در آمیخته نشود، نابود شده و به انقلاب اجتماعی نائل نخواهد آمد. این یک اختراع است، اختراع مغزهای بیکاره، که

فقط می توانسته به کلهی مارکسیست‌های کاذبی چون " آن " (An)^{۲۴} (رجوع کنید به مقاله‌ی " یک حزب چیست ")، نشریه موگزوری (MOGZAURI) [۹] شماره ۶ خطور کند.

لنین با قاطعیت می گوید که: « طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم میرود »^{۲۵} و اگر او در این مورد بحث زیادی نمی کند، فقط به این خاطر است که او فکرمی کند که اثبات چیزی که قبلاً ثابت شده است، غیر ضروری است. گذشته از این لنین قصد نداشت که جنبش خود به خودی را بررسی کند، بلکه او صرفاً می خواست به آنها که دست اندر کار فعالیت علمی حزب هستند نشان دهد که آگاهانه چه باید بکنند.

این است آن چه لنین در یک عبارت دیگر در مباحثه‌اش با مارتف میگوید:

« حزب ما مظهر آگاه یک پروسه‌ی غیر آگاهانه است؛ درست همین طور است. و به همین جهت اصرار در این موضوع که "هر اعتصاب کننده‌ای" بتواند خود را عضو بنامد، درست نیست. زیرا اگر "هر اعتصاب" فقط مظهر خود خود به خودی غریزه‌ی نیرومند طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی که ناگزیر به انقلاب اجتماعی منجر میشود، نبود، بلکه مظهر آگاه این جریان بود، آنوقت ... حزب ما ... بلافاصله کار را به اتمام جامعه بورژوازی یکسره می کرد.»^{۲۶}

۲۴ - (آ. ن.)، (A. n.) اسم خاص است. از این پس برای سهولت در فارسی آ. ن. نوشته خواهد شد. (توضیح مترجم)

۲۵ - لنین - چه باید کرد؟ ص ۲۹ (" آثار... " ص ۲۹۴ - مترجم)

۲۶ - لنین - " یک گام به پیش، دو گام به پس " ص ۵۳ (" آثار... " ص ۶۰۴ - ۶۰۳) (تاکید روی کلمات از استالین است - ترجمه‌ی دیگر همین عبارت) :

" حزب ما توصیف آگاهانه‌ی یک جریان نا آگاهانه است " دقیقاً. و به همین دلیل اشتباه است که بخواهیم " هر اعتصاب کننده " حق داشته باشد خودش را یک عضو حزب بنامد. برای این که اگر هر " اعتصاب کننده " فقط یک توصیف خود به خودی از یک غریزه‌ی قدرتمند طبقاتی و از مبارزه‌ی طبقاتی، که ناگزیر به انقلاب اجتماعی می انجامد، نبوده، بلکه یک توصیف آگاهانه از آن جریان بود... آن گاه حزب ما، یک بار به تمام موجودیت جامعه بورژوازی خاتمه می داد" - مترجم

همان طور که می بینید، به نظر لنین، حتی مبارزه‌ی طبقاتی و تصادمات طبقاتی‌ای که نمی‌تواند سوسیال دموکراتیک نامیده شوند، به طور ناگزیر طبقه‌ی کارگر را به سوی انقلاب اجتماعی می‌کشد.

اگر علاقمند هستید که نظر نمایندگان دیگری از اکثریت را بشنوید، این است آن چه یکی از آنان، رفیق گورین (GORIN)، در دومین کنگره‌ی حزب گفت:

«اگر پرولتاریا به حال خود رها شود، موقعیت چه گونه خواهد بود؟ شبیه آن موقعیتی که در شرف انقلاب بورژوازی وجود داشت، خواهد بود. انقلابیون بورژوازی ایدئولوژی علمی نداشتند. معه‌ذا سیستم بورژوازی به وجود آمد. پرولتاریا، البته، در درازمدت، حتی بدون ایدئولوگ‌ها، در جهت انقلاب اجتماعی کار خواهد کرد، اما این کار را به طور غریزی انجام خواهد داد. پرولتاریا به طور غریزی به سوسیالیسم عمل خواهد کرد. ولی تئوری سوسیالیستی نخواهد داشت. این پروسه فقط آهسته و پرمشقت‌تر خواهد بود.»^{۲۷}

توضیح بیشتر زائد است.

بنابراین جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر، جنبش طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم، به طور ناگزیر از محتوی تهی خواهد گشت و ماهیت تریدونیونیستی به خود می‌گیرد. این جنبش در مقابل ایدئولوژی بورژوائی سر فرود می‌آورد. آیا می‌توان از این موضوع بدین نتیجه رسید که سوسیالیسم همه چیز است و جنبش طبقه‌ی کارگر هیچ؟ البته خیر! فقط ایده‌آلیست‌ها این را می‌گویند. روزی در آینده‌ی دور، تکامل اقتصادی به طور ناگزیر طبقه‌ی کارگر را به انقلاب اجتماعی خواهد کشاند و نتیجتاً آن را مجبور خواهد کرد که تمام ارتباطش را با ایدئولوژی بورژوائی قطع کند. نکته این است که این مسیری طولانی و پرمشقت می‌باشد.

از طرف دیگر سوسیالیسم (هر چقدر هم که پایه‌ی علمی داشته باشد)، بدون جنبش طبقه‌ی کارگر، باز یک عبارت تو خالی باقی مانده و مفهومی را از دست می‌دهد. آیا می‌توانیم از این موضوع، به نتیجه‌ی فوق برسیم که جنبش همه چیز است و سوسیالیسم هیچ؟ البته خیر! فقط مارکسیست‌های کاذب که

هیچی برای آگاهی قائل نیستند، با پناه بردن به این مسئله که آگاهی^{۲۸} خود به خود به وسیله‌ی حیات اجتماعی به وجود می‌آید، این راه را پیشنهاد می‌کند. سوسیالیسم می‌تواند با جنبش طبقه‌ی کارگر در آمیخته شود و بدین وسیله از یک عبارت توخالی به یک اسلحه‌ی بُرا تبدیل گردد.

نتیجه؟

نتیجه این که جنبش طبقه‌ی کارگر باید با سوسیالیسم در آمیخته شود، فعالیت‌های علمی و اندیشه‌ی تئوریک باید در یک واحد ادغام شده و بدین وسیله به جنبش طبقه‌ی کارگر ماهیتی سوسیال دمکراتیک بدهد. چرا که "سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم است"^{۲۹} سپس سوسیالیسم در آمیخته شده با جنبش طبقه‌ی کارگر، در دست‌های کارگران از یک عبارت توخالی به یک نیروی مهیب تبدیل خواهد شد. آن گاه جنبش خود به خودی، که به جنبش سوسیال دمکراتیک تبدیل شده‌است. به سرعت در راه راستین به سوی نظام سوسیالیسم حرکت خواهد کرد.

پس رسالت سوسیال دموکراسی روسیه چیست؟ ما چه باید بکنیم؟

وظیفه‌ی ما، یعنی وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی، این است که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر را از مسیر تنگ تریدیونیونیستی به مسیر سوسیال دمکراتیک بکشانیم. وظیفه‌ی ما این است که آگاهی سوسیالیستی را^{۳۰} به درون این جنبش وارد کنیم و نیروهای پیشروی طبقه‌ی کارگر را در یک حزب متمرکز، متحد سازیم. وظیفه‌ی ما این است که همیشه در رأس جنبش باشیم و به طور خستگی ناپذیری با همه‌ی آنهایی - چه دشمن باشند، چه "دوست"، که از انجام یافتن این وظیفه ممانعت می‌کنند، مبارزه کنیم.

موضع "اکثریت" به طور کلی، این چنین است.

موضع اتخاذ شده توسط "اکثریت" به مذاق "اقلیت" خوش نمی‌آید. آنها می‌گویند این موضع "غیر مارکسیستی" است، و این که این موضع "اساساً متضاد" با مارکسیسم است! اما آقایان بسیار ارجمند، کجا، چه موقع، در چه سیاره‌ای این موضع غیر مارکسیستی است؟ می‌گویند مقالات ما را بخوانید، متقاعد خواهید شد که حق با ماست. بسیار خوب بیائید این مقالات را بخوانیم.

۲۸ - ترجمه آزاد (مترجم)

۲۹ - برنامه ارفورت، منتشره از طرف کمیته مرکزی ص ۹۴

۳۰ - ک مارکس وانگلس تدوین نمودند.

در جلویمان مقاله‌ای داریم تحت عنوان " یک حزب چیست؟ " [رجوع شود به نشریه‌ی موگزوری (MOGZAURI) شماره ۶] "منتقد" موسوم به آ.ن، "اکثریت" حزب را به چه چیزی متهم می‌سازد؟

« آنها ("اکثریت") ... خود را به عنوان رهبری حزب اعلام می‌کنند... و از دیگران می‌خواهند به آنها گردن بگذارند... و اغلب برای توجیه رفتارشان حتی تئوری‌های تازه اختراع می‌کنند. به عنوان مثال، از قبیل این که زحمتکشان نمی‌توانند با سعی و کوشش خود " ایده‌آل‌های والا " را فراگیرند^{۳۱}. (تأکید از من)، و غیره...»^{۳۲}

اکنون سؤال این است که آیا "اکثریت" چنین تئوری‌هایی را پیش می‌کشد و یا هرگز پیش کشیده‌است؟ هرگز! و در هیچ جا! برعکس رفیق لنین، نماینده‌ی ایدئولوژیک "اکثریت"، خیلی قاطعانه می‌گوید که طبقه‌ی کارگر خیلی به آسانی " ایده‌آل‌های والا " را فرا می‌گیرد، و این که خیلی آسان سوسیالیسم را فرا می‌گیرد، گوش کنید:

«اغلب می‌گویند: طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم می‌رود. این گفته به این معنی که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه‌ی کارگر را از هر تئوری دیگر عمیق تر و صحیح تر تعیین می‌نماید و به همه جهت کارگران به سهولت آن را فرا می‌گیرند، کاملاً حقیقت دارد»^{۳۳}

همان طور که می‌بینید، به نظر "اکثریت"، کارگران " ایده‌آل‌های والا " را که سوسیالیسم نامیده می‌شود، به آسانی فرا می‌گیرند.

بنابراین آ.ن. در پی چه چیزی می‌گردد، او "استکشاف" غریبش را از کجا بیرون آورده؟ خواننده‌ی عزیز، نکته این است که "منتقد" ما، آ.ن. چیز کاملاً متفاوتی در نظر داشته است. او، آن بخشی از "چه باید کرد؟" را در نظر گرفته، که لنین در آن از تدوین تئوری سوسیالیسم صحبت می‌کند، یعنی

۳۱ - در متن انگلیسی "assimilate" و در آلمانی "zu eigen machen" آمده است (مترجم)

۳۲ - نشریه موگزوری، شماره ۶، ص ۷۱

۳۳ - لنین "چه باید کرد؟" ص ۲۹ ("آثار... " ص ۲۹۴)

جائی که او می گوید که طبقه‌ی کارگر از طریق کوشش‌های خود نمی تواند سوسیالیسم علمی را تدوین کند. ولی شما خواهید پرسید چگونه چنین چیزی ممکن است؟ و خواهند گفت: تدوین تئوری سوسیالیسم یک چیز است و فرا گرفتن آن چیز دیگری. چرا آن. سخنان لنین را که در مورد فراگرفتن ایده‌آل‌های والا بسیار روشن است، فراموش میکند؟ شما خواننده‌ی عزیز، حق دارید، ولی آن. که این قدر مشتاق "منتقد" بودن است چه کار دیگری می توانست بکند؟ درست فکر کنید او چه عمل متهورانه‌ای را به نمایش می‌گذارد. او یک "تئوری" را سر خود اختراع می کند. آن را به مخالف خود نسبت می دهد، و آن گاه نتیجه‌ی تصورات خویش را زیر ضربات پی در پی خود می گیرد. بفرمائید، این هم اسمش انتقاد است! در هر صورت، هیچ شکی نیست که آن. نمی تواند با سعی و کوشش خود به فراگیری کتاب "چه باید کرد؟" لنین نائل آید.

حال بگذارید نشریه‌ای که خود را "سوسیال دمکرات" می نامد را بررسی کنیم. مؤلف مقاله "اکثریت یا اقلیت؟" (رجوع شود به "سوسیال دمکرات" شماره ۱) چه می گوید؟

نویسنده‌ی مقاله‌ی فوق، در حالی که بادی به غیغب انداخته و سینه را سپر کرده است، با سر و صدای فراوان، به لنین به خاطر ابراز این نظر که: «تکامل طبیعی (منظور وی "خود به خودی" است) جنبش طبقه‌ی کارگر نه به سوسیالیسم بلکه به ایدئولوژی بورژوازی منجر می شود.»^{۳۴}، حمله می کند. آشکارا، نویسنده‌ی ما درک نمی کند که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر، جنبشی است بدون سوسیالیسم (بگذار نویسنده ثابت کند که این طور نیست)، و این که چنین جنبشی به طور اجتناب ناپذیری تسلیم ایدئولوژی تریدونیونیستی بورژوائی می شود، و به طرف آن می رود^{۳۵} زیرا که وقتی اولی (یعنی ایدئولوژی سوسیالیسم - مترجم) غایب است، به طور ناگزیر دومی (ایدئولوژی بورژوازی - مترجم) ظاهر می شود و جای آن را اشغال می کند (خلاف آن را ثابت کند!) بله، این دقیقاً آن چیزی است که لنین می گوید. ولی در عین حال او جاذبیت^{۳۶} دیگری را که مشخصه‌ی جنبش طبقه‌ی کارگر است فراموش نمی کند. جاذبیت به سوی سوسیالیسم، جاذبیتی که فقط به طور موقت

۳۴ - نشریه‌ی "سوسیال دمکرات" شماره ۱ ص ۱۴

۳۵ - در متن انگلیسی "Gravitates towards it" و در آلمانی "Neigt zu ihr hin" که در فارسی "به طرف آن می رود"، "به طرف آن جذب می شود" و ... ترجمه شده است (مترجم)

۳۶ - انگلیسی "gravitation" و آلمانی "Hinneigung" (مترجم)

توسط جاذبیت به سوی ایدئولوژی بورژوائی تحت الشعاع قرار گرفته است. لنین قاطعانه می گوید که:

«طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم جذب می شود.»^{۳۷}

و او به درستی اظهار می دارد که وظیفه‌ی سوسیال دمکراسی است که پیروزی این جاذبیت را، منجمله از طریق مبارزه با "اکنونمیست‌ها" تسریع نماید. پس، "منتقد" محترم، چرا این سخنان لنین را در مقاله‌ی خود نقل نکردید؟ مگر اینها به وسیله‌ی همان لنین بیان نشده بودند؟ به این خاطر که به نفع شما نبود. آیا این طور نیست؟ نویسنده ادامه می دهد:

« به نظر لنین... کارگر به سبب موقعیتش (تأکید از من)، بیشترین بورژواست تا یک سوسیالیست...»^{۳۸}

این حرف آن قدر احمقانه است که من حتی از این نویسنده هم انتظار نداشتم! آیا لنین از موقعیت کارگر صحبت می کند؟ آیا او می گوید که کارگر به سبب موقعیتش، یک بورژواست؟ چه کسی بجز یک ابله می تواند بگوید که کارگر به سبب موقعیتش یک بورژواست. کارگری که صاحب هیچ ابزار تولیدی نیست و از طریق فروش نیروی کارش زندگی می کند؟ خیر! آن چه که لنین می گوید حرفیست کاملاً متفاوت. نکته این است که من به سبب موقعیت خود می توانم یک پرولتر باشم و نه یک بورژوا، اما در عین حال می توانم به موقعیت خود ناآگاه باشم و نتیجتاً، در مقابل ایدئولوژی بورژوائی سر فرود آورم. این امر دقیقاً به این ترتیب درمورد طبقه‌ی کارگر صدق می کند و این کاملاً به معنای چیز دیگری است.

به طور کلی این نویسنده شیفته‌ی پرتاب کردن عبارات توخالی به اطراف است، و او این عبارات را بدون این که فکر کند شلیک می نماید! بدین ترتیب که، به طور مثال، نویسنده سرسختانه تکرار می کند که "لنینیسم اساساً متناقض

۳۷ - لنین - " چه باید کرد؟ " ص ۲۹ (" آثار... " ص ۲۹۴)

۳۸ - نشریه " سوسیال دمکرات " شماره ۱ ص ۱۴

با مارکسیسم است". او این را تکرار کرده و درک نمی کند که این " عقیده "، او را به کجا می کشاند. بگذارید برای یک لحظه این حرف او را که لنینیسم " اساساً متناقض با مارکسیسم است " را باور کنیم. اما در پی آن چیست؟ از آن چه نتیجه‌ای می شود؟ نتایجی به شرح زیر: " لنینیسم به همراه خود، ایسکرا را (ایسکرای قدیمی) داشت " - نویسنده این را منکر نمی شود - نتیجتاً ایسکرا نیز " اساساً متناقض با مارکسیسم است ". دومین کنگره‌ی حزب - اکثریت کنگره، با ۳۵ رأی - ایسکرا را به عنوان ارگان مرکزی حزب به رسمیت شناخت و از خدمات آن تمجید فراوان نمود،^{۳۹} نتیجتاً این کنگره، برنامه و تاکتیک‌هایش نیز " اساساً متناقض با مارکسیسم " است... مضحک است، مگر نه، خواننده‌ی عزیز؟

اما با وجود این، نویسنده ادامه می دهد: " به نظر لنین جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر به سمت در آمیختن با بورژوازی حرکت می کند ". آری، به راستی که این نویسنده‌ی ما، بدون شک به سمت در آمیختن با حماقت در حرکت است و امر خوبی می بود اگر او از این مسیر منحرف می شد.

اما بگذارید " منتقد " را رها کنیم. بگذارید به مارکسیسم برگردیم. " منتقد " محترم ما سرسختانه تکرار میکند که موضعی که به وسیله‌ی " اکثریت " و نماینده‌ی آن لنین اتخاذ شده اساساً متناقض با مارکسیسم است. به این دلیل که، او می گوید کائوتسکی، مارکس و انگلس خلاف آن چه لنین مدافعش هست می گویند! آیا بدین گونه است! بیائید ببینیم!

نویسنده ما را مطلع می سازد که "ک. کائوتسکی در برنامه‌ی ارفورت‌اش می نویسد:

« منافع پرولتاریا و بورژوازی آن قدر آشتی ناپذیرند^{۴۰} که کوشش‌های این دو طبقه، برای هیچ دوره کم یا بیش طولانی نمی توانند با هم در آمیزند - در هر کشوری که شیوه‌ی تولید سرمایه داری در آن غالب است، شرکت طبقه‌ی کارگر در سیاست، دیر یا زود جدائی طبقه‌ی کارگر از احزاب بورژوازی و ایجاد یک حزب کارگری مستقل می انجامد ».

۳۹ - به صورت جلسه‌ی کنگره‌ی دوم حزب، ص ۱۴۷ مراجعه کنید و در همان جا رجوع کنید به مصوبه‌ای که در آن از ایسکرا به عنوان مدافع راستین اصول سوسیال دموکراتیسم نام برده شده است.

۴۰ - انگلیسی " are..... antagonistic " آلمانی " Sind... zugegensätzlicher Natur مترجم

اما از این چه منتج می شود؟ فقط این که منافع بورژوازی و پرولتاریا آشتی ناپذیر هستند، و این که " دیر یا زود " پرولتاریا از بورژوازی جدا می شود تا یک حزب کارگری مستقل ایجاد کند. (به یاد داشته باشید: یک حزب کارگری اما نه یک حزب سوسیال دمکراتیک کارگر) نویسنده می پندارد که در اینجا کائوتسکی با لنین موافق نیست. اما لنین می گوید که پرولتاریا دیر یا زود نه تنها از بورژوازی جدا می شود، بلکه انقلاب اجتماعی را به انجام خواهد رساند، یعنی بورژوازی را بر خواهد انداخت^{۴۱} او اضافه می کند که وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی این است که بکوشد تا انقلاب اجتماعی هرچه سریع تر انجام گیرد و این که آگاهانه انجام پذیرد. آری آگاهانه و نه به طور خود به خودی و در باره‌ی این آگاهی است که لنین می نویسد.

" منتقد " به نقل قول از کتاب کائوتسکی ادامه می دهد: ... در جایی که مرحله‌ی ایجاد یک حزب مستقل کارگری فرا رسیده است، اگر حزب از همان آغاز نخستین مرحله ملهم از گرایشات سوسیالیستی نباشد، می بایستی، به دلیل الزام طبیعی - دیر یا زود آن گرایشات را کسب کند: حزب در دراز مدت باید به حزب سوسیالیستی کارگری، یعنی به سوسیال دموکراسی تبدیل گردد^{۴۲}

این به چه معنایی است؟ فقط به این مفهوم که حزب کارگر گرایشات سوسیالیستی کسب خواهد کرد. ولی آیا لنین این را انکار میکند؟ به هیچ وجه! لنین صریحاً ابراز می دارد که نه تنها حزب کارگری، بلکه کل طبقه‌ی کارگر سوسیالیسم را کسب می کند^{۴۳} پس این مهملات که ما از نشریه‌ی " سوسیال دمکرات " و قهرمان دروغ گوی آن می شنویم چیست؟ این مهملات چه فایده‌ای دارند؟ مثلی است که می گویند: صدای زنگی را شنید اما نمی دانست از کجا می آید. این دقیقاً آن چیزی است که برای نویسنده گیج ما رخ داده است.

همان طور که می بینید، کائوتسکی در این نکته ذره‌ای با لنین اختلاف ندارد. لکن تمام اینها، با وضوحی استثنائی بی خردی نویسنده را آشکار می کند.

آیا کائوتسکی در پشتیبانی از موضعی که به وسیله‌ی " اکثریت " اتخاذ شده است سخنی می گوید؟ این است آن چه او در یکی از مقالات درخشانش که در آن طرح برنامه‌ی سوسیالیسم دموکراسی اتریش را تجزیه و تحلیل می کند، مینویسد:

۴۱ - رجوع کنید به لنین - یک گام به پیش، دو گام به پس " ص ۵۳ (" آثار... " ص ۶۰۳ - ۶۰۴)

۴۲ - نشریه‌ی " سوسیال دمکرات " شماره ۱، ص ۱۵

۴۳ - لنین " چه باید کرد؟ " - ص ۲۹ (" آثار... " ص ۲۹۴)

« بسیاری از ناقدان رویونیست ما (پیروان برنشتاین) تصور می کنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه‌ی طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت (تأکید از ک. کائوتسکی است) به لزوم آن را هم به وجود می آورد. این است که این ناقدین اعتراض می کنند که چطور کشور انگلیس، که سرمایه داری در آن از همه کامل تر است، بیش از همه از این معرفت دور است. از روی این طرح (مربوط به اثریش) ممکن است چنین تصور کرد که کمیسیون تنظیم کننده‌ی برنامه‌ی اثریش هم با این نظر... شریک است. در این طرح گفته می شود: " هر قدر تکامل سرمایه داری بر کمیت پرولتاریا می افزاید همان قدر هم پرولتاریا ناگزیر می گردد و امکان حاصل می نماید که بر ضد سرمایه داری مبارزه کند. پرولتاریا رفته رفته درک میکند " که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است. هرگاه چنین رابطه‌ای قائل شویم، آن وقت به نظر می آید که معرفت سوسیالیستی نتیجه‌ی ناگزیر و مستقیم مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریاست. و حال آن که این به هیچ وجه صحیح نیست... معرفت سوسیالیستی کنونی فقط برنامه‌ی معلومات عمیق علمی میتواند پایدار گردد... حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران بورژوازی (تکیه کلمات از ک. کائوتسکی است) هستند. سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیداشده و به توسط آنها به پرولتارهایی که از حیث تکامل فکری خود برجسته‌اند منتقل می گردد و آنها سپس آن را... در مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا وارد می نمایند. بدین طریق معرفت سوسیالیستی چیزی است که از خارج، داخل مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا شده، نه یک چیز خود به خودی که از این مبارزه ناشی شده باشد. مطابق همین اصل هم بوده که در برنامه‌ی قدیمی هاینفلد (HEINFELD) [۱۰] به طور کاملاً منصفانه‌ای گفته شده بود که وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی عبارت از این است که معرفت نسبت به موقعیت پرولتاریا و معرفت نسبت به وظائف وی را در ذهن پرولتاریا وارد سازد. (۴۴، ۴۵) »

۴۴ - ترجمه تحت اللفظی: " ذهن پرولتاریا را از آن پر کند " (توضیح مترجم آثار لنین : " آثار... " ص ۲۹۱) (مترجم)

۴۵ - روزنامه " عصر جدید " (نویه تسایت Neue zeit)، سال ۱۹۰۲-۱۹۰۱ دوره بیستم شماره ۳، ص ۷۹.

لنین این بخش از مقاله‌ی درخشان کائوتسکی را در " چه باید کرد؟ " نقل کرده است، ص ۲۹ (" آثار... " ص ۲۹۱-۲۸۹ مترجم).

خواننده‌ی عزیز، آیا اندیشه‌های مشابهی را که به وسیله‌ی لنین درباره‌ی این مسئله بیان شده بود به خاطر نمی‌آورید؟ آیا موضع معروفی را که به وسیله‌ی "اکثریت" اتخاذ شده‌است، به خاطر نمی‌آورید؟ چرا "کمیته‌ی تقلیس" و نشریه‌ی آن "سوسیال دمکرات" حقیقت را پنهان می‌کنند؟ چرا "منتقد" ارجمند ما، زمانی که از کائوتسکی صحبت می‌کند، از نقل کردند این جملات کائوتسکی خودداری کرد؟ این آقایان بسیار ارجمند سعی در فریب چه کسانی دارند؟ چرا این قدر خوانندگان شان را خوار می‌شمرند؟ آیا به این دلیل نیست که ... از حقیقت وحشت دارند، خود را از حقیقت پنهان می‌کنند و فکر می‌کنند که حقیقت را نیز می‌توان پنهان کرد؟ اینها مثل کبکی رفتار می‌کنند که سرش را در برف پنهان کرده و تصور می‌نماید که هیچ کس نمی‌تواند او را ببیند! لیکن اینها خود را همانند آن کبک گول می‌زنند.

اگر آگاهی سوسیالیستی برپایه‌ای علمی تکامل یافته‌است و اگر این آگاهی از خارج به وسیله‌ی کوشش‌های سوسیال دموکراسی^{۴۶} به جنبش طبقه‌ی کارگر وارد شده‌است - واضح است که تمام اینها از این رو اتفاق می‌افتد که طبقه‌ی کارگر، مادامی که یک طبقه‌ی کارگر باقی بماند، نمی‌تواند علم را به جلو برده و سوسیالیسم علمی را به وسیله‌ی کوشش‌های خود به دست آورد؛ او هم کمبود زمان و هم کمبود استطاعت آنرا دارد.

این است آن چه کائوتسکی در "برنامه‌ی ار فورت" اش می‌نویسد:

«... پرولتاریا در بهترین حد خود می‌تواند قسمتی از دانشی را که به وسیله‌ی آموخته‌های بورژوازی به دست آمده است کسب کرده و آن را با عینیات و نیازهای خود وفق دهد، لیکن مادامی که او یک پرولتر باقی بماند کمبود فراغت و استطاعت آن را دارد که مستقیماً علم را به ورای حدودی که توسط روشنفکران بورژوازی رسیده‌است ببرد. از این رو سوسیالیسم خود به خودی کارگری می‌بایست تمام علائم اتوپیسم^{۴۷} را در برداشته باشد^{۴۸}»

(اتوپیسم یک تئوری نادرست و غیر علمی است)

۴۶ - و نه فقط توسط روشنفکران سوسیال دمکرات

۴۷ - انگلیسی "UTOPIANISM"، و آلمانی "UTOMISMUS" (مترجم)

۴۸ - "برنامه ار فورت" منتشره از طرف کمیته مرکزی، ص ۹۳

کائوتسکی ادامه می دهد که این نوع سوسیالیسم اوتوپستی اغلب ماهیت
آنارشستی پیدا می کند، لکن

« ... چنان که معروف است، در هر جا که جنبش آنارشستی
(مقصود اوتوپسم پرولتری است - ک. کائوتسکی) واقعاً در توده نفوذ
کرده و به یک جنبش طبقاتی تبدیل گشته است، همواره، دیر یا زود،
علیرغم رادیکالیسم ظاهریش، با تبدیل شدن به محدودترین نوع یک
جنبش تریدیونیونستی خالص پایان پذیرفته است.^{۴۹} »

به عبارت دیگر، اگر جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم علمی ترکیب
نگردد به طور ناگزیر، از محتوی تهی شده، خصیصه‌ی "تریدیونیونسم محدود"
کسب می کند و نتیجتاً در مقابل ایدئولوژی تریدیونیونستی سر فرود می آورد.

"منتقد" ما و نشریه‌ی "سوسیال دمکرات" او زوزه می کشد. "لکن این
به معنی ناچیز انگاشتن کارگران و تمجید کردن از قشر روشنفکر است!"
"منتقد" بیچاره‌ی! نشریه‌ی "سوسیال دمکرات" بینوا! آنها پرولتاریا را مانند
یک زن جوان بوالهوس می انگارند که نباید حقیقت را به او گفت، که همواره
می بایست تعریفش کرد تا این که نگریزد! خیر، آقایان بسیار ارجمند! ما معتقدیم
که پرولتاریا ثباتی بیشتر از آن چه که شما فکر می کنید، نشان خواهد داد. ما
معتقدیم که پرولتاریا ثباتی بیشتر از آن چه که شما فکر میکنید، نشان خواهد داد.
ما معتقدیم که او از حقیقت نمی هراسد! درمورد شما... آدم چه می تواند به شما
بگوید؟ حتی همین اکنون نشان داده‌اید که از حقیقت می هراسید و، در مقاله تان،
به خوانندگان نگفتید که نظرات واقعی کائوتسکی چیست...

بنابراین سوسیالیسم علمی بدون جنبش طبقه‌ی کارگر عبارت‌ی توخالی مثل
باد هواست.

از طرف دیگر جنبش طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم سرگشتگی بی هدف
تریدیونیونستی می باشد که، البته بالاخره یک زمانی، به انقلاب اجتماعی
می انجامد، ولی به بهای درد و مشقت طولانی.

نتیجه؟ جنبش طبقه‌ی کارگر می بایست با سوسیالیسم در آمیزد!

« سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم است »^{۵۰}

۵۹ - همانجا، ص ۹۴

۵۰ - "برنامه ارفورت" ص ۹۴

این چیزی است که تئوریسین مارکسیسی، کائوتسکی، می گوید.
ما دیده‌ایم که ایسکرا (ایسکرای قدیم) و " اکثریت " همین را می گویند. ما
دیده‌ایم که رفیق لنین موضع همانندی اتخاذ کرده است.

بنابراین " اکثریت " موضع مارکسیستی استواری اتخاذ نموده است
به وضوح، " تحقیرکارگران "، " تمجید قشر روشن‌فکر " موضع غیر
مارکسیستی اکثریت، و درهای مشابهی که " منتقدان " منشویک با این همه دست
و دل بازی پرتاب می کنند، چیزی جز اوراد و اوهام " منشویک‌های تفلیس "
نیست.

از طرف دیگر، خواهیم دید که در واقع، این " اقلیت " تفلیس " کمیته‌ی
تفلیس " و نشریه‌ی " سوسیال دمکرات " آن هستند که " اساساً متناقض با
مارکسیسم " می باشند. لکن بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت. در حال
حاضر، توجه خود را به موضوع ذیل معطوف می داریم:

« مؤلف مقاله‌ی " اکثریت یا اقلیت " در پشتیبانی از سخنانش
کلمات مارکس (؟) را نقل می کند: " تئوریسین هر طبقه‌ی مفروض از
راه تئوری به نتیجه‌ای میرسد که پیش از آن طبقه‌ی خودش در پراتیک
در آن رسیده است. ^۱ »

از دو حال خارج نیست. یا نویسنده زبان گرجی نمی داند، یا یک اشتباه
چاپی موجود است. هیچ شخص با سواد نمی نویسد " که پیش از آن در آن
رسیده است ". به طور صحیح می توان گفت: " که پیش از آن به آن رسیده
است "، یا " که پیش از آن در حال رسیدن به آن است ". اگر نویسنده دومین
مورد را در نظر داشته (" که پیش از آن در حال رسیدن به آن است ") پس من
می بایست اظهار کنم که او از مارکس اشتباه نقل می کند، مارکس چنین چیزی
نگفته است. اگر نویسنده فرمول اول را در نظر داشته است، پس عبارتی که او
نقل کرده می بایست به قرار ذیل می بود: " تئوریسین هر طبقه‌ی مفروض از راه
تئوری به نتیجه‌ای می رسد که پیش از آن طبقه، خودش در پراتیک به آن
رسیده است " به عبارت دیگر، از آنجا که مارکس وانگلس از راه تئوری به این
نتیجه رسیدند که اضمحلال سرمایه‌داری و بنای سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است؛
این مستلزم آن است که پرولتاریا پیش از آن سرمایه‌داری را در پراتیک رد

کرده، پیش از آن سرمایه‌داری را داغان کرده و به جای آن شیوه‌ی سوسیالیستی، زندگی را بنا نهاده است.

بیچاره مارکس! چه کسی می‌داند که مارکسیست‌های کاذب ما چقدر حرف‌های نامربوط دیگر به او نسبت خواهند داد؟

لکن آیا واقعاً "مارکس این مطلب را بیان داشت؟ این است آن چه که او در واقع گفته است:

«تئوریسین‌هایی که نماینده‌ی خرده بورژوازی هستند...» در تئوری، به همان مسائل و راه‌حل‌هایی رانده می‌شوند که منافع مادی و موقعیت اجتماعی، او را (خرده بورژوازی را - مترجم) در عمل به آن می‌کشاند. بدین گونه است که به طور کلی رابطه‌ی نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه و طبقه‌ای که آنها نماینده‌اش هستند. ^{۵۲}»

چنان که می‌بینید، مارکس نمی‌گوید "پیش از آن در آن رسیده است"، این کلمات "فیلسوفانه" به وسیله‌ی "منتقد" ارجمند اختراع شده است.

در نتیجه جملات خود مارکس دارای مفهوم کاملاً متفاوتی می‌باشد.

در جمله‌ی نقل شده‌ی فوق، مارکس چه ایده‌ای را ارائه می‌دهد؟ مارکس فقط این را می‌گوید که تئوریسین یک طبقه‌ی مفروض نمی‌تواند آرمانی (ایده آلی) را که عناصر آن در زندگی وجود نداشته باشد، بیافریند، و این که او فقط می‌تواند عناصر آتیه را مشخص کرده و برپایه‌ی آن از راه تئوری آرمانی (ایده‌آلی) را بیافریند که طبقه‌ی مفروض از راه پراتیک به آن میرسد. تفاوت این است که تئوریسین در پیشاپیش طبقه در حرکت است و قبل از طبقه نطفه‌ی آینده را مشخص می‌کند، این است آن چه از "رسیدن به چیزی از راه تئوری" منظور است.

به آن چه که مارکس و انگلس در مانیفست می‌گویند توجه کنیم:

«بنابراین کمونیست‌ها (یعنی سوسیال دمکرات‌ها) ^{۵۳} از یک طرف، از نقطه نظر پراتیک پیشرفته‌ترین و استوارترین بخش از حزب طبقه‌ی کارگر هرکشوری هستند یا بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو میراند ^{۵۴} و از

۵۲ - اگر " ۱۸ برومر" [۱۱] در دسترس نیست، به صورت جلسه‌ی کنگره‌ی دوم حزب ص ۱۱۱ که در آن این کلمات مارکس نقل شده‌است، رجوع کنید.

۵۳ - توضیح از استالین (مترجم)

۵۴ - هم جا تأکید از استالین است (مترجم)

طرف دیگر، از نقطه نظر تئوری، امتیاز درک روشن مسیر راه، شرایط و نتایج کلی نهائی جنبش پرولتاریا را بر توده‌ی عظیم پرولتاریا دارد "

آری، ایدئولوگ‌ها "به جلو می رانند" آنها به مراتب از "توده‌ی عظیم پرولتاریا" فراتر می روند و تمام نکته در همین است. ایدئولوگ‌ها به جلو می‌رانند و دقیقاً به همین دلیل است که این ایده، آگاهی سوسیالیستی، از چنین ارزش عظیمی برای جنبش برخوردار است.

"منتقد" ارجمند، آیا به این دلیل است که به اکثریت حمله می کنید؟ پس به مارکسیسم بگوئید خداحافظ و بدانید که "اکثریت" به موضع مارکسیستی‌اش افتخار می کند.

موقعیت "اکثریت" در این مورد از بسیاری از جهات، موقعیت انگلس را در دهه‌ی ۹۰ به خاطر می آورد. ایده آلیست‌ها اظهار می داشتند که شعور، منشاء حیات اجتماعی است. به نظر آنها آگاهی اجتماعی زیر بنائی است که بر پایه‌ی آن حیات اجتماع بنا شده است. بدین جهت آنان را ایده آلیست می نامیدند.

باید اثبات می شد که شعور از آسمان فرود نمی آید، بلکه از خود حیات به وجود آمده است.

مارکس و انگلس به عرصه‌ی تاریخ وارد شدند و شکوهمندانه این تکلیف را به اتمام رسانیدند. آنها ثابت نمودند که حیات اجتماعی منشاء شعور است و این که بنابراین، حیات اجتماعی زیربنائی است که برپایه‌ی آن آگاهی اجتماعی بنا شده است. بدین طریق آنها گور ایده آلیسم را حفر کردند و راه را برای ماتریالیسم هموار کردند.

برخی از شبه مارکسیست‌ها این را بدین معنی تفسیر کردند که آگاهی، ایده‌ها، از اهمیت کمی برخوردارند.

اهمیت عظیم ایده‌ها باید به اثبات می رسد.

و از این رو انگلس به پیش آمد و در نامه‌هایش (۱۸۹۴ - ۱۸۹۱) تأکید نمود که گرچه صحیح است که ایده‌ها از آسمان فرود نمی آید بلکه توسط خود حیات تولید می شوند. با این حال شعور همین که متولد شد اهمیت عظیمی را کسب می کند. چرا که انسان‌ها را متحد کرده، متشکل می کنند و برحیات اجتماعی، که آنها را به وجود آورده، تأثیر می گذارند و این که شعور در تحول تاریخ از اهمیت عظیمی برخوردار است.

برنشتاین و همانندهایش فریاد بر آوردند که: "این مارکسیسم نیست بلکه خیانت به مارکسیسم است". مارکسیست‌ها فقط خندیدند....

بودند نیمه مارکسیست‌هایی در روسیه، - اکونومیست‌ها - آنها مدعی بودند از آنجا که ایده‌ها به وسیله‌ی حیات اجتماعی به وجود می‌آیند پس آگاهی سوسیالیستی برای جنبش طبقه‌ی کارگزار اهمیت کوچکی برخوردار است.

باید اثبات می‌شده که آگاهی سوسیالیستی برای جنبش طبقه‌ی کارگر از اهمیت عظیمی برخوردار است، که جنبش بدون آن دچار سرگردانی بی‌هدف تریونیونیستی خواهد بود، و در این صورت هیچ کس نمی‌تواند بگوید چه موقع پرولتاریا خود را از دست آن خلاص ساخته و به انقلاب اجتماعی میرسد.

و ایسکرا منتشر شد و شکوهمندانه این تکلیف را به انجام رساند. کتاب "چه باید کرد؟" منتشر شد که در آن لنین بر اهمیت عظیم آگاهی سوسیالیستی تأکید نمود. "اکثریت" حزب شکل گرفت و قاطعانه این مسیر را پیش گرفت. لکن در اینجا برنشتاین‌های حقیر جلو آمده و بنای فریاد گذاشتند که: این "اساساً متناقض با مارکسیسم است!"

ولی آیا شما "اکونومیست" های حقیر می‌دانید مارکسیسم چیست؟

خواننده خواهد گفت: شگفتا! او خواهد پرسید: مسئله چیست؟ چرا پلخائف مقاله‌اش را در انتقاد از لنین نوشت (رجوع کنید به ایسکرای جدید شماره ۷۰ و ۷۱) او چرا از "اکثریت" عیب جوئی میکند؟ آیا مارکسیست‌های کاذب تقلیس و نشریه‌ی "سوسیال دمکرات" شان ایده‌های ابراز شده توسط پلخائف را تکرار نمی‌کنند؟ آری آنها را تکرار می‌کنند، ولی آن چنان به طرز ناشیانه‌ای که مبتذل می‌شوند. آری پلخائف انتقاد کرد. ولی می‌دانید نکته چیست؟ در حقیقت در مورد مسئله‌ای که ما بحث‌اش را کردیم، رهبران "اقلیت" با ایسکرای قدیمی مخالفتی ندارند. حال آن که ایسکرای قدیمی پرچم "اکثریت" است. متعجب نشوید! این است واقعیت امر:

ما با مقاله‌ی مربوط به برنامه‌ی ایسکرای قدیم آشنا هستیم (به قبل رجوع شود). می‌دانیم که مقاله‌ی مزبور کاملاً بیان گرموضع اتخاذ شده توسط "اکثریت" می‌باشد. مقاله از کیست؟ مقاله از هیئت تحریریه‌ی ایسکرا در آن زمان است. چه کسانی عضو هیئت تحریریه بودند؟ لنین، پلخائف، آکسلرود، مارتف، زاسولیج و استاروور. از آنها در حال حاضر فقط لنین به "اکثریت" تعلق دارد، پنج تن دیگر رهبران "اقلیت" هستند. لکن این حقیقت باقی می‌ماند که آنها سردبیران مقاله‌ی مربوط به برنامه‌ی ایسکرا بودند، نتیجتاً، اینان نمی‌بایست گفته‌های خود را منکر شوند، ظاهراً به چیزی که نوشته‌اند معتقد بوده‌اند.

اما اگر مایل باشید، ایسکرا را ترک می‌کنیم.

این است آن چه که مارتف می نویسد:

« بنابراین ایده‌ی سوسیالیسم ابتدا نه از میان توده‌های کارگر بلکه از درون مطالعات محققین صفوف بورژوازی برخواست. »^{۵۵}

و این است آن چه که ورا زاسولیک (Vera Sassulitsch) می نویسد:

« حتی ایده‌ی همبستگی طبقاتی کل پرولتاریا... به این سادگی نیست که بتواند مستقلاً در ذهن کارگر به وجود آید... و سوسیالیسم به اطمینان زیاد به طور اتوماتیک، از افکار کارگران بیرون نمی‌جهد... زمینه برای تئوری سوسیالیسم به وسیله‌ی کل تکامل هم زندگی و هم دانش آماده گشته بود... و به وسیله‌ی ذهن یک نابغه که مسلح به آن دانش بود آفریده شد. متناً، اشاعه‌ی ایده‌های سوسیالیسم در میان کارگران، تقریباً در تمام قاره‌ی اروپا به وسیله‌ی سوسیالیست‌هایی که کارآموزیشان را در مؤسسات فرهنگی مربوط به طبقات بالا گذرانده بودند، منشاء گرفت. »^{۵۶}

حال بگذارید از پلخانف که این چنین با کبکبه و دبدبه از لنین در ایسکرای جدید (شماره‌های ۷۰ و ۷۱) انتقاد می‌کند بشنویم. صحنه، کنگره‌ی دوم حزب است پلخانف بر علیه مارتینف و در دفاع از لنین بحث می‌کند. او مارتینف را که یک جمله‌ی تنهای لنین را مستمسک قرار داده و کتاب " چه باید کرد؟ " را در کُل نادیده گرفته، سرزنش می‌کند و به گفتارش ادامه می‌دهد:

« حیل‌های مارتینف مرا به یاد مأمور تفتیش افکار^{۵۷} می‌اندازد که گفت: "مرا مجاز بدارید تا جمله‌ای از" دعای ربانی "^{۵۸} را از مضمون آن جدا کنم تا به شما اثبات کنم که نویسنده‌ی آن شایستگی بدار کشیده شدن را دارد»

۵۵ - مارتف - کراسنوی از نامیا (KRASNOYE ZNAMYA) ص ۳

۵۶ - زاریا [۱۲] شماره ۴ ص ۸۰ - ۷۹

۵۷ - اشاره به مأمورین تفتیش افکار قرون وسطائی است. (مترجم)

۵۸ - نام یکی از بخش‌های کتاب انجیل است (مترجم)

اما همه‌ی عیب جوئی‌هایی که توسط نه فقط رفیق مارتینف بلکه هم چنین توسط کسان زیاد دیگری از این جمله‌ی قابل تأسف لنین می شود، همگی متکی بر یک سوءتفاهم است. رفیق مارتینف این کلمات انگلس را نقل می کند که:

« سوسیالیسم نوین بیانگر تئوریک جنبش نوین طبقه‌ی کارگراست »

رفیق لنین نیز با انگلس موافق است... ولی گفتار انگلس یک بیان عام است. مسئله این است که چه کسی برای اولین بار بیان تئوریک را فرموله میکند؟ لنین مقاله‌ای نه درباره‌ی تاریخ فلسفه بلکه مقاله‌ای در پلمیک علیه "اکونومیست‌ها" نوشت.

آنها یعنی "اکونومیست‌ها" می گفتند باید صبر کنیم و ببینیم که طبقه‌ی کارگرا کوشش‌های خودش و بدون یاری "میکرب انقلابی" (یعنی بدون سوسیال دموکراسی) به کجا می رسد. بدین ترتیب اینان سوسیال دموکراسی، را درست به این خاطر که یک "میکرب انقلابی" یعنی به این خاطر که آگاهی انقلابی دارد. از گفتن هرگونه چیزی به کارگران منع می شد. ولی اگر "میکرب" را حذف کنید تنها چیزی که باقی می ماند توده‌ی ناآگاه است. و آگاهی می بایست از خارج بدان وارد شود. اگر می خواستید نسبت به لنین منصف باشید، و اگر تمام کتابش را با احتیاط خوانده بودید، آن گاه می دیدید که دقیقاً این همان چیزی است که او (در کتابش - مترجم) می گوید.^{۵۹}

این چیزی است که پلخانف در دومین کنگره‌ی حزب گفت.

و اکنون پس از چند ماه، همان پلخانف به وسیله‌ی همان مارتف، آکسلرود، زاسولچ، استاروور و بقیه تحریک شده، دوباره سخن گفته و همان جمله‌ی لنین را که در کنگره‌ی دوم از آن دفاع کرده بود، مستمسک قرار داده، می گوید: لنین و "اکثریت" مارکسیست نیستند. او می داند که حتی اگر جمله‌ای از "دعای ربانی" از مضمون آن بریده شده و جداگانه تفسیر گردد نویسنده‌ی دعا ممکن است به خاطر جسارت به مقدسات، خود را در بالای چوبه‌ی دار بیابد. او میداند که این غیر منصفانه است و این که یک منتقد، بی غرض چنین کاری نمی کند. با وجود این او این جمله را از کتاب لنین جدا می سازد، غیر منصفانه عمل کرده، خود را علناً به لوث می کشد. و مارتف، زاسولچ، آکسلرود نقش دلال محبت را برای او ایفاء کرده و مقاله‌اش را در ایسکرای جدید (شماره‌های ۷۱ -

۵۹ - صورت جلسه‌ی دومین کنگره‌ی حزب ص ۱۲۸

۷۰) تحت نام هیئت تحریریه چاپ کرده و بدین وسیله خود را یک بار دیگر رسوا می کنند.

چرا آنان این چنین، بی شخصیتی خود را به نمایش می گذارند؟ چرا رهبران "اقلیت" خود را رسوا کرده اند؟ چرا آنها مقاله‌ی مربوط به برنامه‌ی منتشره در ایسکرا را که خود با آن موافق بودند، وارد کردند؟ چرا آنها حرف‌های خود را منکر شدند؟ آیا هرگز قبلاً چنین تقلبی در حزب سوسیال دمکرات دیده شده بود؟

در طول چند ماهی که بین کنگره‌ی دوم و ظهور مقاله‌ی پلخائف گذشت چه اتفاقی افتاد؟

آن چه که اتفاق افتاد این بود: کنگره‌ی دوم از شش سردبیر (قدیم - مترجم)، تنها سه نفر را به عنوان هیئت تحریریه‌ی (جدید - مترجم) ایسکرا انتخاب کرد: پلخائف، لنین و مارتینف. در مورد بقیه یعنی آکسلرود، استاروود و زاسولیک، کنگره آنان را به مقامات دیگری انتخاب کرد. لازم به تذکر نیست که کنگره حق داشت چنین عمل کند؛ و وظیفه‌ی هر کس این بود که در مقابل این تصمیم سر فرود آورد. کنگره بیانگر اراده‌ی حزب می باشد و عالی ترین ارگان حزب است و هر کس که مخالف تصمیمات آن عمل کند، اراده‌ی حزب را پایمال کرده است.

لکن این سردبیران سرسخت به اراده‌ی حزب، به انضباط حزب (انضباط حزب همان اراده‌ی حزب است) سر فرود نیاوردند. به نظر می رسد که انضباط حزب تنها برای کارکنان ساده‌ی حزب مانند ما اختراع شده است! آنها به خاطر انتخاب نشدن به سردبیری، نسبت به کنگره خشمگین شدند، در گوشه‌ای تجمع کردند، مارتف را با خود برده و اپوزیسیونی تشکیل دادند. آنها اعلام تحریم علیه حزب کرده، از انجام فعالیت‌های حزبی امتناع ورزیده و شروع به تهدید حزب نمودند. آنها می گفتند ما را به هیئت تحریریه‌ی، کمیته‌ی مرکزی و شورای حزب انتخاب کنید در غیر این صورت موجب انشعاب خواهیم شد، و انشعاب رخ داد. بنابراین آنها یک بار دیگر اراده‌ی حزب را پایمال کردند.

اینها خواست‌های سردبیران اعتصابی بود:

"هیئت تحریریه‌ی قدیم ایسکرا احیاء شود" (یعنی به ما سه کرسی در هیئت تحریریه بدهید)

"تعداد معینی از اپوزیسیون (یعنی از "اقلیت" ...) در کمیته‌ی مرکزی به کار گمارده شوند."

" دو کرسی در شورای حزب به اعضای اپوزیسیون اختصاص داده شود، و غیره..."

" ما این شروط را به عنوان تنها شروطی که حزب را قادر می سازد از کشمکش که حتی موجودیت آن را تهدید می کند، جلوگیری کند؛ ارائه می دهیم " (یعنی، خواست‌های ما را ارضاء کنید، در غیر این صورت موجب انشعابی بزرگ در حزب خواهیم شد).^{۶۰}

حزب در جواب به آنها چه گفت؟

نمایندگان حزب، کمیته‌ی مرکزی و رفقای دیگر به آنها گفتند: ما نمی توانیم علیه تصمیمات کنگره‌ی حزب اقدام کنیم، انتخابات مسئله‌ای است مربوط به کنگره، معهدا ما برای احیای صلح و هماهنگی، خواهیم کوشید، اگرچه، راستش را بگوئیم.

مجادله به خاطر کرسی خفت آور است، شما می خواهید حزب را به خاطر بدست آوردن چند کرسی منشعب کنید، و غیره.

سردبیران اعتصابی رنجیدند، آنها خجالت زده شدند - زیرا به راستی به نظر می آمد که مجادله را به خاطر احراز کرسی‌هایی آغاز کرده بودند، آنها پلخائف را به طرف خود کشیده^{۶۱} و امر قهرمانانه‌ی خود را برقرار نمودند - آنها به خاطر این که نشان دهند که به خاطر کرسی ها مجادله نمی کنند، مجبور

۶۰ - " تفسیری بر صورت جلسات اتحادیه " ص ۲۶

۶۱ - شاید خواننده این سطور سؤال کند که برای پلخائف چه گونه ممکن بود که به طرف "اقلیت" برود - همان پلخائفی که سخت پشتیبان "اکثریت" بود. حقیقت این است که اختلاف نظر میان او و لنین پیش آمد. هنگامی که " اقلیت " به خشم آمد و اعلان تحریم نمود، پلخائف این موضع را اتخاذ کرد، که لازم است به آنها کاملاً تن در داد. لنین با او موافق نبود. پلخائف تدریجاً شروع به تمایل به طرف " اقلیت " کرد. اختلاف بین این دو رشد کرد تا به چنان اوجی رسید که یک روز پلخائف مخالف لنین و " اکثریت " شد. این است آن چه که لنین در این باره می نویسد:

" در واقع، چند روز بعد، من همراه با یک عضو شورا به دیدن پلخائف رفتم و گفتگویمان با پلخائف، بدین ترتیب انجام شد:

پلخائف گفت: میدانی بعضی از همسران (یعنی " اقلیت ") چنان بد خلق هستند که برای جلوگیری از یک حمله‌ی هیستریک و رسوائی بزرگ عمومی باید به آنان تن در داد!

من پاسخ دادم: باید، اما باید به گونه‌ای تن در دهیم که به حد کافی نیرومند باقی بمانیم تا از " رسوائی " به مراتب بزرگتری جلوگیری نمائیم . (مراجعه شود به " تفسیر بر صورت

جلسات اتحادیه " ص ۳۷، که در آنجا از نامه‌ی لنین نقل شده است) [۱۳]

لنین و پلخائف نتوانستند به توافق برسند. از این لحظه به بعد پلخائف شروع به حرکت به طرف اقلیت نمود.

ما از منابع موثقی مطلع شده‌ایم که اینک پلخائف در حال ترک " اقلیت " است و در حال (را تأسیس نموده‌است حاضر ارگان خودش " دنونیک سوتسیال دمکراتا ")

(Dnevnik Sotsia Demokrata]۱۴[)

بودند " اختلاف بزرگتری " ما بین " اکثریت " و " اقلیت " به دست آوردند. آنها گشتند و گشتند تا در کتاب لنین عبارتی یافتند که اگر مضمون آن جدا شود و به طور جداگانه تفسیر شود - حقیقتاً می توان بر آن ایراد بنی اسرائیلی گرفت. رهبران اقلیت پنداشتند که این فکر خوبی است: لنین رهبر " اکثریت " است، بیایید لنین را بی اعتبار ساخته و بدین طریق حزب را به طرف خود بکشانیم. و از این رو پلخانف شروع به جار زدن به دنیا کرد که " لنین و پیروانش مارکسیست نیستند " صحیح، همین دیروز از همین ایده در کتاب لنین که امروز بدان حمله می کنند، دفاع می نمودند؛ لکن چاره‌ای نیست؛ یک اپورتونیست دقیقاً به خاطر آن که ارزشی برای اصول قائل نیست، اپورتونیست خوانده میشود.

این است دلیل این که چرا خود را ملوث میکنند، و این است علت دروغگوئی شان لکن این تمام قضیه نیست.

مدت زمانی گذشت، آنها دیدند که فقط تعداد کمی از افراد ساده لوح اعتنائی به آژیتاسیون آنها علیه " اکثریت " و لنین می کنند. آنها دیدند که " اموراتشان " در راه بدی بوده، " داد وستد " شان ضرر می کرده است و تصمیم گرفتند که مجدداً رنگشان را عوض کنند. در شماره‌ی ۱۰ مارس ۱۹۰۵ همان پلخانف، و همان مارتف و همان آکسلرود، بنام شورای حزب، قطعنامه‌ای تصویب کردند که در آن علاوه بر چیزهای دیگر گفتند:

" رفقا! (خطاب به " اکثریت ") ... دوطرف (یعنی " اکثریت " و " اقلیت ") متداوماً این عقیده‌ی محکم را ابراز داشته‌اند که اختلافات موجود در مورد تاکتیک‌ها و سازماندهی از چنان اهمیتی برخوردار نیستند که فعالیت در یک تشکیلات حزبی واحد را غیر ممکن سازند" ^{۶۲} آنها می گفتند. بنابراین اجازه دهید حکم رفیقانه‌ای (مرکب از بیل - BEBEL - و دیگران) را برای حل و فصل اختلافاتی جزئی فرا خوانیم.

خلاصه این که، اختلافات در حزب صرفاً نزاعی مختصر می باشد که حکم رفیقانه‌ای به تحقیق در مورد آن خواهد پرداخت، لکن ما یک کل متحد هستیم.

اما چگونه این امر امکان دارد؟ ما " غیر مارکسیست‌ها " به سازمان‌های حزب دعوت شده‌ایم، ما یک کل متحد هستیم، وقس علیهذا... این چه مفهومی دارد؟ چرا، شما رهبران " اقلیت " به حزب خیانت می کنید! آیا " غیر مارکسیست‌ها " را می توان در رأس حزب قرار داد؟ آیا جایی برای " غیر مارکسیست‌ها " در صفوف حزب سوسیال دمکرات هست؟ یا این که شاید شما

هم به امر مارکسیسم خیانت کرده‌اید و بنابراین تغییر جبهه داده‌اید لکن انتظار پاسخ داشتن، ساده لوحانه است. نکته این است که این رهبران شگفت انگیز "اصول" متعددی درجیشان دارند و هرگاه اصل مشخصی را بخواهند آن را از جیب بیرون می آورند. مثلی است که می گویند: آنها برای هر روز هفته، نظری متفاوت دارند!

رهبران به اصطلاح " اقلیت " این چنین اند.

بدین ترتیب اوضاع دنبالچه‌ی این رهبریت، به اصطلاح " اقلیت " تفلیس برای هرکسی به سادگی قابل تصور است. مشکل این است که بعضی مواقع این دنبالچه اعتنائی به رأس نکرده و از اطاعت او خودداری می کند، برای مثال هنگامی که رهبران " اقلیت " می پندارند که مصالحه امکان پذیر است و دعوت به هماهنگی کارکنان حزبی می کنند، "اقلیت" تفلیس و نشریه‌ی "سوسیال دمکرات" اش به غرولند و فریاد ادامه می دهد که: مابین " اکثریت " و " اقلیت " یک "مبارزه بر سر مرگ و زندگی" ^{۶۳} موجود است، و این که ما باید هم دیگر را نابود کنیم.

" اقلیت " گله دارد که ما آنها را اپورتونیست (بی پرنسیب) خطاب می کنیم. اما اگر آنها حرف‌های خود را نقض می کنند، اگر از جهتی به جهت دیگر نوسان می کنند، اگر تا ابد دچار تزلزل و درنگ باشند، چه چیز دیگری میتوان به آنها گفت؟ آیا یک سوسیال دمکرات اصیل می تواند عقایدش را هر از گاهی تغییر دهد؟ " اقلیت " عقایدشان را بیش از دفعاتی که انسان دستمال‌های جیبش را عوض می کند، تغییر می دهند.

مارکسیست‌های کاذب ما با سرسختی تکرار می کنند که "اقلیت" به درستی در ماهیت، پرولتاریائی است؛ آیا چنین است؟

بیانید ببینیم.

کائوتسکی می گوید:

« برای پرولتاریا عجین شدن با اصول حزب راحت تر است. او به طرف خط مشی اصولی، که مستقل از خلق و خوی لحظه‌ای، منافع شخصی یا محلی باشد، تمایل می یابد. » ^{۶۴}

۶۳ - رجوع شود به " سوسیال دمکرات " شماره ۱

۶۴ - برنامه ار فوریت. منتشره از طرف کمیته‌ی مرکزی ص ۸۸

لکن در باره‌ی " اقلیت " چطور؟ آیا به سمت خط مشی‌ای که مستقل از خلق و خوی لحظه‌ای، و غیره باشد متمایل است؟ بر عکس همواره در درنگ است تا ابد تزلزل دارد، از یک خط مشی قاطع اصولی بیزار است، بی‌پرنسپبی را ترجیح می‌دهد، از خلق و خوی لحظه‌ای پیروی می‌کند. قبلاً با این حقایق آشنا شدیم.

کائوتسکی می‌گوید:

« که پرولتاریا به انضباط حزبی علاقمند است. " پرولتر، - مادامی که فرد منفرد و مجزائیست - هیچ است ... او تمام نیروی خود، تمام استعداد خود را برای ترقی و پیشرفت و تمام امیدها و آرزوهای خود را از سازمان... کسب می‌نماید" بدین دلیل است که او به وسیله‌ی نفع شخصی یا اشتها فردی منحرف نمی‌شود. او " وظیفه‌ی خود را در هر شغلی و هر جائی که او را بگمارند، انجام می‌دهد و داوطلبانه مطیع انضباطی است که در تمام احساسات و تمام تفکر او رخنه کرده‌است. " »^{۶۵}

لکن اقلیت چطور؟ آیا آنها هم مملو از یک روحیه‌ی منضبط هستند؟ برعکس انضباط حزبی را نفی کرده و آن را استهزا می‌کنند^{۶۶} اولین کسانی که در اختلال انضباط حزبی سرمشق شدند رهبران " اقلیت " بودند آکسلرود، زاسولیچ، استاروور، مارتف و دیگران را بیاد آورید که از سر فرود آوردن به تصمیمات کنگره‌ی دوم خودداری کردند.

کائوتسکی ادامه می‌دهد:

« وضع روشنفکران کاملاً طور دیگری است. او سر فرود آوردن در مقابل انضباط حزب را بی‌نهایت سخت یافته و از روی اجبار بدان تن می‌دهد، و نه از روی خواست آزاد خویش. " او ضرورت انضباط را فقط برای توده قائل است نه برای برگزیدگان. خودش را هم بدیهی است جزو برگزیدگان می‌شمارد. " نمونه‌ی ایده‌آل روشنفکری که سرپای وجودش را روح پرولتاریائی فراگرفته... و در هر شغلی که او را گماشته‌اند کار کرده و خود را تمام و کمال تابع راه بزرگ

۶۵ - رجوع کنید به " یک گام به پیش، دو گام به پس " از لنین (" آثار... " ص ۶۷۶)
۶۶ - به " صورت جلسه‌ی اتحادیه " مراجعه کنید.

ما نموده و به آن ضجه وزاری مذبوحانه....که ما اغلب از روشنفکران....درموقعی که به اقلیت می افتند می شنویم، با نظر حقارت می نگریم - نمونه‌ی ایده‌آل چنین روشنفکری لیبکنخت (LIEBKNECHT) بود. اینجا می توان از مارکس هم نام برد که برای بدست آوردن نخستین مقام تلاش نمی کرد و نمونه‌ی اطاعت از انضباط حزبی در انترناسیونال بود که در آن بارها در اقلیت افتاد»^{۶۷}

اما "اقلیت" چطور؟ آیا هیچ نوعی از "روحیه‌ی پرولتاریائی" را داراست! آیا رفتارش شبیه به لیبکنخت و مارکس می باشد؟ برعکس، دیده‌ایم که رهبران اقلیت، "نفس" خود را تابع امر مقدسمان نگردانیده‌اند، دیده‌ایم که این رهبران بودند که در دومین کنگره‌ی حزب "وقتی خود را در اقلیت یافتند ضجه و زاری مذبوحانه" را سردادند، دیده‌ایم که آنها بودند که، بعد از کنگره، برای "کرسی‌های بالا" ناله سردادند، و آنها بودند که یک انشعاب حزبی را به خاطر این کرسی‌ها براه انداختند...

منشویک‌های ارجمند این است " ماهیت پرولتاریائی " شما؟!!

منشویک‌ها می پرسند، پس چرا در بعضی شهرها کارگران در طرف ما هستند؟

آری، حقیقت دارد در برخی شهرها کارگران در طرف " اقلیت " هستند، اما این چیزی را اثبات نمی کند. کارگران حتی از رویونیست‌ها (اپورتونیست‌ها در آلمان) در برخی از شهرها پیروی می کنند، اما این اثبات نمی کند که موضع آنان پرولتری است؛ ثابت نمی کند که آنان اپورتونیست نیستند. روزی یک کلاغ گل رُزی را یافت، اما این ثابت نکرد که کلاغ بلبل است. بی جهت نیست که می گویند:

هرآن گاه کلاغ گل رُزی را بیابد

بانگ بر می دارد، " که من بلبلم "

^{۶۷} - ۶۷ - رجوع کنید به لنین " یک گام به پیش، دو گام به پس (" آثار... " ص ۶۷۹ - ۶۷۸)

اینک آشکاراست که اختلاف در حزب از چه زمینه‌هایی برخاست. همان
طور که معلوم است دوگرایش در حزب ما متجلی گشته است: گرایش قاطعیت
پرلتری و گرایش تزلزل روشنفکری

چاپ مجدد از روی جزوه‌ی منتشره از طرف کمیته‌ی
اتحادیه قفقاز

حزب سوسیال دمکرات کارگری

روسیه، مه ۱۹۰۵ (ترجمه از زبان قفقازی)

ترجمه‌ی فارسی از ترجمه‌ی انگلیسی " آثار استالین " جلد ۱،
مسکو ۱۹۵۲ بامقایسه‌ی ترجمه‌ی آلمانی آن.

توضیحات

۱ - جزوه‌ی ژ.و. استالین تحت عنوان " مختصری درباره‌ی اختلافات درون حزب " در پایان آوریل ۱۹۰۵ در پاسخ به مقالاتی از ن. ژوردانیا مانند مقاله‌ی " اکثریت یا اقلیت " منتشره در نشریه‌ی " سوسیال دمکرات " و مقاله‌ی " یک حزب چیست؟ " در نشریه‌ی " ماگزوری " و غیره نوشته شده است. خبر انتشار این جزوه به سرعت به مرکزیت بلشویک‌ها در خارج رسید. در ۱۸ ژوئیه ۱۹۰۵ ن. ک. کروپسکایا (N. K. KRUPSKAYA) در نامه‌ای به کمیته‌ی اتحادیه‌ی قفقاز حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه خواستار ارسال نسخه‌هایی از این جزوه به مرکزیت گردید. این جزوه به طور وسیعی در میان سازمان‌های بلشویک در قفقاز انتشار یافت. کارگران پیشرو از طریق این جزوه به اختلافات درون حزب و مواضعی که به وسیله‌ی بلشویک‌ها به رهبری و. ا. لنین اتخاذ شده بود، پی بردند. این جزوه در ماه مه ۱۹۰۵ به زبان گرجی در چاپخانه‌ی زیرزمینی اتحادیه‌ی قفقاز حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه اولابار (AVLABAR) به چاپ رسید و در ماه ژوئن به زبان‌های روسی و ارمنی، هر یک در ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ نسخه چاپ شد.

۲ - ایسکرا (ISKERA) (جرقه) - اولین روزنامه‌ی مارکسیستی غیر قانونی سرتاسری روسیه، که به وسیله‌ی لنین در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد. اولین شماره‌ی ایسکرای لنین در ۱۱ (۲۴) دسامبر ۱۹۰۰، در شهر لایپزیگ (LEIPZIG) منتشر شد، و بعد از آن در مونیخ، لندن (۱۹۰۲) و آغاز بهار ۱۹۰۳، در ژنو، به چاپ می رسید. گروه‌ها و کمیته‌هایی از حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، به طرفداری از مثنی ایسکرای لنینی در بسیاری از شهرهای روسیه منجمله در سن پترزبورگ و مسکو سازمان یافتند. در قفقاز افکاری که به وسیله‌ی ایسکرا تبلیغ می شد، به وسیله‌ی روزنامه‌ی غیر قانونی بردزولا (BRDZOLA)، ارگان سوسیال دموکراسی انقلابی گرجستان حمایت می شد. (در مورد نقش و اهمیت ایسکرا به تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی - دوره‌ی مختصر) مسکو، ص ۶۶ - ۵۱ (فارسی) رجوع کنید)

۳ - " سوسیال دمکرات " - روزنامه‌ی غیر قانونی‌ای که به زبان گرجی در تقلیس به وسیله‌ی منشویک‌های قفقاز، از آوریل تا نوامبر ۱۹۰۵ تحت سردبیری ن. ژوردانیا (N. JORDANIA) انتشار می یافت. اولین شماره‌ی

آن تحت عنوان " ارگان کمیته‌ی تفلیس حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه منتشر شد. لکن در شماره‌های بعدی، خود را " ارگان سازمان‌های کارگری سوسیال دمکرات قفقازی " نامید.

۴ - رابوچیه دیلو (آرمان کارگران) مجله‌ای که به فواصل نامرتب از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ در ژنو، به وسیله اتحادیه‌ی سوسیال دمکرات‌های روسیه در خارج (" اکونومیست‌ها ") انتشار می‌یافت.

۵ - رجوع کنید به آثار کامل و.ا. لنین چاپ چهارم روسی، جلد ۴ ص ۳۴۳

۶ - استاروور - نام مستعار آ.ن. پوترسف (A.N.POTRESOV)

۷ - به آثار منتخبه‌ی کارل مارکس و فردریک انگلس، جلد ۱، مسکو ۱۹۵۱ ص ۴۴ (انگلیسی - مترجم)

۸ - دی نویه تسایت (DIE NEUE ZEIT) - (عصر جدید) مجله‌ی

سوسیال دمکرات‌های آلمان که در اشتوتگارت از سال ۱۸۸۳ تا ۱۹۲۳ منتشر می‌گردید.

۹ - ماگزوری (MAGZAURI) (مسافر) - مجله‌ای که از ۱۹۰۱ تا

نوامبر ۱۹۰۵ در تفلیس منتشر می‌شد و موضوعات مربوط به تاریخ، باستان‌شناسی، جغرافیا و نژاد سیاسی را مورد بررسی قرار میداد و در ژانویه ۱۹۰۵، تحت سردبیری ف. ما خارادزه (F.MAKHRADZE)، تبدیل به نشریه‌ی هفتگی ادبی و سیاسی سوسیال دمکرات‌های گرجستان گردید. در این مجله مقالاتی از نویسندگان بلشویک و همچنین مقالات منشویک‌ها را منتشر می‌کرد.

۱۰ - برنامه هاینفلد (HAINFELD) در کنگره‌ی افتتاحی حزب سوسیال

دمکرات اتریش که در سال ۱۸۸۸ در هاینفلد تشکیل شد، تصویب شد. در بخش اعلام موازین، این برنامه شامل چند نکته بود که مسیر تکامل اجتماعی و وظایف پرولتاریا و حزب پرولتری را به درستی توضیح می‌داد، بعداً، در کنگره‌ی وین که در سال ۱۹۰۱ تشکیل شد، برنامه‌ی هاینفلد حذف گردید و برنامه‌ی دیگری برپایه‌ی نظرات رویونیستی، به جای آن تصویب شد.

۱۱ - به آثار منتخب کارل مارکس و فردریک انگلس (به انگلیسی -

مترجم)، جلد ۱، مسکو ۱۹۵۱، ص ۲۵۰ رجوع کنید.

۱۲ - زاریا (ZARYA) (طلوع) یک نشریه‌ی تئوریک سوسیال

دمکراتیک روسی که توسط و.ا. لنین پایه‌گذاری شد و در اشتوتگارت چاپ میشد. این نشریه هم‌زمان ایسکرا بود و هیئت تحریریه‌ی مشابهی داشت و از آوریل ۱۹۰۱ تا اوت ۱۹۰۲ منتشر شد.

۱۳ - به آثار کامل و.ا. لنین، چاپ چهارم روسی - جلد ۷ ص ۱۷۷،

رجوع کنید.

۱۴ - دنونیک سوتسیال دمکراتا

(DNEVIK SOTSIAL DEMOKRATA) (یادداشت‌های سوسیال دمکرات) مجله‌ای که در فواصل نامرتب به وسیله‌ی گ. و. پلخانف از مارس ۱۹۰۵ تا آوریل ۱۹۱۲ درژنو منتشر می شد. شانزده شماره از این نشریه انتشار یافت و یک شماره هم در سال ۱۹۱۶ منتشر شد.

www.toufan.org

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

پیروزباد حزب طبقه کارگر ایران